

This is a Persian translation of chapter one of:
Noam CHOMSKY and Gilbert ACHCAR,
Perilous Power, The Middle East and U.S. Foreign Policy
(edited with a preface by Stephen R. Shalom), U.S.A., Paradigm Publishers, 2007

کتاب حاضر ترجمه‌ی فارسی بخش یکم اثر زیر است:
Noam CHOMSKY and Gilbert ACHCAR,
Perilous Power, The Middle East and U.S. Foreign Policy
(edited with a preface by Stephen R. Shalom), U.S.A., Paradigm Publishers, 2007



www.rouzGar.com

قدرت بسیار خطرناک

خاورمیانه و سیاست خارجی امریکا

(گفت و گوهایی درباره ی ترور، دموکراسی، جنگ و عدالت)

بخش یکم

نوآم چامسکی، جلبیر اشقر

برگردان: رضا اسپیلی

ویرایش و پیش گفتار از: استفن ر. شالوم

یادداشت مترجم

آنچه در پی می‌آید گفت‌وگویی است جدی و درعین حال خودمانی درباره‌ی مسایل متعدد و متنوع خاورمیانه که بین دو تن از برجسته‌ترین تحلیلگران مستقل علوم سیاسی معاصر، نوآم چامسکی و جلیبر اشقر، صورت پذیرفته‌است. استفن شالوم از سردبیران نشریه‌ی اینترنتی ZNet خود در مقدمه‌یی که بر این گفت‌وگو نگاشته و شما در صفحه‌های آتی آن را خواهید خواند، به شیرینی و روشنی به معرفی و بررسی جوانب مختلف کتاب حاضر پرداخته‌است و افزودن هر نکته‌یی درباره‌ی اثر حاضر تکراری به نظر می‌رسد. شاید تنها ذکر یکی دو نکته خالی از فایده نباشد: استقلال رای و تحلیل‌های مردم‌گرایانه، ضدامپریالیستی، و ضدلیبرالی نوآم چامسکی بر کسی پوشیده نیست؛ همچنین است در مورد جلیبر اشقر. انتشار آرای این دو تحلیلگر در نشریات متعدد بین‌المللی که گاه دارای خط‌مشی‌هایی سراسر مخالف یکدیگرند گواهی است بر این مدعا. جلیبر اشقر که پیش از این در ایران با تلفظ فرانسوی اسمش، ژیلبر آشکار، معرفی شده زاده‌ی لبنان است و هم‌اکنون در مدرسه‌ی مطالعات افریقایی لندن به تدریس علوم سیاسی مشغول. زاده شدن و پرورش یافتن در لبنان، که از کانون‌های بحران در منطقه است در بررسی‌های سیاسی او از مسایل خاورمیانه به‌خوبی مشهود است. در پژوهش‌های خاورمیانه‌یی او، شناخت مناسبات و خلق و خوی مردمی و همچنین داشتن اطلاعات دست اول از منطقه و دارا بودن زاویه‌ی دید بومی در کنار آشنایی با نگاه غیربومی خودنمایی می‌کند و این امر تا اندازه‌یی او را از تحلیلگران مستقل و برجسته‌ی دیگر متفاوت نشان می‌دهد.

می‌ماند این که کتاب، سیر رویدادها و تحلیل آن‌ها را تا پیش از انتخاب باراک اُاباما به ریاست جمهوری ایالات متحد در بر می‌گیرد و وقتی که مترجم برای چاپ کتاب در ایران پیش‌گفتاری از اشقر می‌گرفت و باید افزود که این پیش‌گفتار به نکات مهمی اشاره می‌کند، اباما دیگر انتخاب شده بود. به این ترتیب کوشیده شد تا به‌روز بودن تحلیل‌ها را به‌هنگام چاپ کتاب در ایران حفظ کنیم. امروز گرچه بیش از پنج سال از تاریخ انتشار کتاب به زبان اصلی می‌گذرد و گرچه خاورمیانه تحولات مهمی را از سر گذرانده اما ایالات متحد و «قدرت بسیار خطرناک» همچنان تهدیدی دایمی در خاورمیانه به شمار می‌رود و تحلیل‌های این دو پژوهشگر ناظر بر مساله‌ی قدرت است، چیزی که فراتر از حوادث زمانی و مکانی بوده و به گمان ما به خواندنش می‌ارزد.

درباره‌ی پانوشت‌ها هم، تمامی یادداشت‌هایی که بیشتر اسناد و مدارک مربوط به تحلیل‌های گفت‌وگوکنندگان کتاب است در انتهای کتاب و در بخشی جداگانه آمده است. تمام پانوشت‌های متن کتاب از مترجم است.

پیش‌گفتار برای چاپ قدرت بسیار خطرناک در ایران

جلبیر اشقر

بی‌تردید مهمترین تغییری که در سیاست جهانی و منطقه‌ی خاورمیانه از زمان آخرین به‌روزرسانی این کتاب رخ داده، انتخاب و معرفی رسمی باراک ااباما به عنوان چهل و چهارمین رییس‌جمهور ایالات متحد است. این که این تغییر، سیاست خاورمیانه‌ی ایالات متحد و شرایط منطقه را به طرز کیفی تغییر خواهد داد یا نه نیاز به گذر زمان دارد.

واقعیت این است که باراک ااباما در این صد روز زمامداریش درباره‌ی مساله‌ی رابطه‌ی ایالات متحد با آمریکای لاتین نسبت به مساله‌ی رابطه با خاورمیانه جسارت بیشتری از خود نشان داده و این به‌رغم این واقعیت است که او در کارزار انتخاباتی بر اختلاف نظر با دولت بوش در زمینه‌ی روابط با خاورمیانه به‌ویژه عراق، و نه آمریکای جنوبی، تاکید بیش از حد می‌ورزید.

از بیانات انتخاباتی متعدد که بگذریم، حقیقت این است که ااباما با پایبندی به اجماع دو حزبی در سیاست خارجی و با تاکید بر خاورمیانه وارد کارزار انتخابات شد. نقد او بر دولت بوش محدود به مرزهای این اجماع بود که در گزارش گروه مطالعات عراق بیکر همیلتون^۱ بازتاب یافته است؛ اگر بخواهیم دقیقتر بگوییم ااباما از «حمله‌ی» که با توصیه‌های گزارش می‌خواند حمایت کرد و اعلام کرد حامی استراتژی خروج نیرو از عراق است که در گزارش پیش‌بینی شده است. در این مورد او در مقایسه با آنچه دولت بوش از زمان عملی کردن «حمله» انجام داده حرف چندان تازه‌یی نزنده است. از این رو، این واقعیتی نمادین و همزمان پراهمیت است که او از رابرت گیتس^۲ خواست در راس پنتاگون باقی بماند - تکرار ژست دو حزبی بیل کلینتون در دو دور ریاست جمهوری در مورد وزارت «دفاع» که او هم جمهوری خواه دیگری را، ویلیام کوهن^۳، در مقام خود تثبیت کرد.

آن جا که ااباما در اظهارات عمومی با بوش تفاوت اساسی داشت، مساله‌ی رابطه با ایران بود: در حالی که دولت بوش هرگز به‌طور واقعی توصیه‌های مذاکره با ایران را که در گزارش بیکر - همیلتون بیان شده بود، نپذیرفت، ااباما آشکارا ابراز داشت که اگر انتخاب شود به این توصیه‌ها عمل خواهد کرد و درست به همین دلیل از سوی تمام دوستان لابی اسرائیل مورد حمله قرار گرفت. اما ااباما از زمان معرفی رسمیش و هیلاری کلینتون، وزیر خارجه اش، هیچ تغییر اساسی در این زمینه نشان نداده‌اند. یک توضیح این امر، این است که آن‌ها نگران‌اند شروع مذاکره با ایران در این مقطع، بر انتخابات پیش روی ریاست جمهوری ایران چنان تاثیر بگذارد که با آنچه منافع ایالات متحد می‌پندارند در تضاد باشد. اگر این توصیف

1- Baker – Hamilton Iraq Study Group

2- Robert Gates

3- William Cohen

درست باشد، پس آن‌ها تا زمان انتخابات در ژوئن ۲۰۰۹ که حدود پنج هفته پس از تاریخ نگارش این سطور خواهد بود، از سیاست «منتظر باش و تماشا کن» استفاده خواهند کرد.

دولت اباما پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران احتمالاً با سیاست هویچ و چماق به سمت باز کردن جدی راه ایران پیش خواهد رفت - با هویچ بزرگی در دست، در حالی که دولت بوش فقط چماق بزرگی در دست داشت. آن‌ها به انجام توافق با رهبری ایران امید خواهند داشت، توافقی که همکاری ایران در تثبیت اوضاع عراق و خاورمیانه را در بر داشته باشد و طی آن هریک منافع دیگری را به رسمیت بشناسد همان‌طور که عملاً هم اکنون در عراق می‌شناسند و هر دو طرف از دولت مالکی در بغداد حمایت می‌کنند. این سیاست آشتی جویانه را وضعیت هولناکی بر ایالات متحد تحمیل کرده که نتیجه‌ی سیاست فاجعه‌بار دولت بوش در خاورمیانه است و این کشور خود را در آن گرفتار می‌بیند. اساساً دولت اباما در زمانی که قدرت مانورش در نتیجه‌ی بحران جهانی اقتصاد هرچه کمتر شده و در عراق با شبه شکست روبه‌رو است قصد دارد دست به واکنشی بزند همانند واکنش دولت نیکسون در مواجهه با شکست ویتنام. آن موقع استراتژی خروج عبارت بود از: «ویتنامی کردن» جنگ، بیرون آوردن همه‌ی نیروها از ویتنام و معامله کردن با مسکو و پکن. استراتژی امروز عبارت است از: «عراقی کردن» جنگ (از راه «حمله» و با پشت گرمی مسکوت گذاشتن بخش اعظم آنچه به آن می‌گویند «شورش» سنی‌ها به شکل «شوراهای بیداری»)، بیرون آوردن بیشتر نیروها از عراق طبق برنامه (تا سال ۲۰۱۱)، و معامله کردن با تهران. هر دو سیاست در متن بحران شدید اقتصادی جهان رخ نمودند.

به یک معنی سیاست جدید اگر به‌طور کامل به اجرا دربیاید، نسبت به سیاست اعمال شده‌ی تیم نیکسون - کیسینجر نیاز به جسارت کمتری دارد: بیرون آوردن نیروها از ویتنام با توجه به جنگ سرد پیش رو نسبت به خروج نیروها از عراق در غیاب هرگونه قدرت چالش برانگیز «هم‌تراز» با ایالات متحد بسی چشمگیرتر بود. صحبت از «چین سرخ»، از هر ژست آشتی جویانه‌ی در قبال ایران چشمگیرتر بوده، مهم‌تر آن‌که نمی‌توان انتظار داشت اباما - کلیتون به همان حد از گرم کردن روابط با دشمن دیروز بروند که نیکسون - کیسینجر در روابط با چین رفتند. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها این است که تیم نیکسون می‌توانست در «مثلث» روابط با مسکو و پکن در پرتو دشمنی بین دو مرکز «کمونیستی» بازی کند. چنین شرایطی در رابطه با ایران وجود ندارد.

اما تفاوت اصلی بی‌تردید نقش اسرائیل است. ایران از نظر دولت صیهونیستی دشمن اصلی در کل منطقه است و مساله‌ی هسته‌ی «خط قرمز»ی است که دولت اسرائیل را وادار به کنش نظامی خواهد کرد اگر به این نتیجه برسد که از خط و مرزها تخطی شده است. افشاگری نیویورک تایمز در ژانویه‌ی گذشته نشان داد^۱ که دولت المرت از دولت بوش خواسته بود برای حمله به تاسیسات هسته‌ی ایران از آسمان عراق چراغ سبز نشان بدهد. دولت المرت می‌خواست از امتیاز در مصدر امور بودن این دولت آمریکایی که با بدترین نقشه‌ها و کردارهای دولت اسرائیل، بیشترین همکاری‌ها را داشت استفاده کند. اما چراغ سبز به دلایل متعددی مانند ویژگی به شدت ریسک‌پذیر و ناقطعی عملیات نظامی و پیامدهای بالقوه‌اش در زمان پدیدار شدن بحران جهانی اقتصاد، نشان داده نشد.

دولت اباما در مقایسه با تیم بوش آشکار است که با افراطی‌های اسرائیل کمتر راه می‌آید و تنش‌ها بین دو کشور هرچه

1- David Sanger, "U.S. Rejected Aid for Israeli Raid on Iranian Nuclear Site", *NYT*, January 10, 2009

بیشتر نمود پیدا می‌کند چراکه حرکات سیاسیشان در جهات متفاوتی است: آنجا که انتخابات آخر ریاست جمهوری ایالات متحد پس از هشت سال زمامداری واپسگراترین دولت در تاریخ این کشور، حرکت به دیگر سو را نشان داد، انتخابات پارلمانی اخیر اسرائیل تنها حرکت بیشتر به راست را نمایان ساخت، حرکتی که در زمان معرفی رسمی بوش، از فوریه‌ی ۲۰۰۱ با انتخاب آریل شارون آغاز شده بود.

این‌ها عناصر اصلی تصویر کنونی خاورمیانه اند: ورود به تحولات دیگر - کوشش‌های دوستان عرب و واشنگتن برای آشتی دادن حماس و «تشکیلات خودگردان» عباس، انتخابات پارلمانی پیش‌رو در لبنان و غیره - باعث اطناب این پیش‌گفتار خواهد شد. هر چند سیاست کلی دولت اباما حرکت پراگماتیک و احتیاط‌آمیز درون محدوده‌هایی است که در بالا توضیح داده شد.

پیش‌گفتار

استفن ر. شالوم

پرسش معروفی هست که معمولاً در مصاحبه‌های ورودی کالج‌ها می‌پرسند: اگر قرار باشد با دو شخصیت تاریخی شام بخورید، کدام دو نفر را انتخاب می‌کنید؟ اگر چهره‌های تاریخی را در کل حوزه‌ی دانش بشری در نظر بگیریم، انتخاب‌ها بی‌تردید بسیار متعددند اما اگر آن‌که از او سؤال می‌شود به مطالعه‌ی آثار تحلیل‌گران معاصر در زمینه‌ی خاورمیانه‌ی مدرن علاقه‌مند باشد، گمان نمی‌کنم همنشین‌های دلپذیرتر و مطلع‌تری از نوآم چامسکی و جلیبیر اشقر پیدا کند.

من اولین بار در سال ۱۹۶۶ که در ام‌آی‌تی دانشجوی بودم با چامسکی ملاقات کردم. آن موقع به خاطر انقلابی که در زبان‌شناسی پدید آورده بود و تازه هم منتقد سرسخت جنگ آمریکا در ویتنام شده بود، آوازه‌ی به‌هم رسانده بود. در این چهار دهه‌ی بی‌که از آن موقع می‌گذرد، تحلیل‌هایش از سیاست خارجی، رسانه‌ها و نقش روشنفکران در جامعه را خواننده و از آن‌ها بسیار آموخته‌ام. اما تعهد فوق‌العاده‌ی او به تغییر اجتماع از فراستِ شگفت‌آور او هم تأثیرگذارتر است. من به‌عنوان یک دانشجوی از این‌که می‌دیدم چنین دانشمند برجسته‌ی در تحسن‌ها و راه‌پیمایی‌ها به دانشجویها می‌پیوندد، متأثر می‌شدم. اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ که در فیلپین در خبرنگاری کوچکی که با حکومت نظامی آنجا مخالف بود کار می‌کردم، هر ساله اولین تمديد اشتراکی که پستی برای مان می‌آورد از نوآم چامسکی بود. از زمانی که او را می‌شناسم، این رفتار ثابت اوست. او به سازمان‌ها و نشریات سیاسی بی‌شماری مدد رسانده، نامه‌های بی‌شماری را از سراسر جهان پاسخ داده و برای صحبت کردن، اندرز دادن و الهام‌بخشیدن به مبارزان دنیایی بهتر وقت گذاشته است.

اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ چامسکی به موضوعی بازگشت که از زمان عضویتش در جنبش چپ صهیونیستی در جوانی دغدغه‌اش بوده و شروع به نوشتن از خاورمیانه کرد. او و همسرش در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ در یک کیوتو تن زندگی می‌کردند و گرچه سرانجام تصمیم گرفتند از آنجا بیرون بیایند، علاقه‌ی شدید به منطقه و مسایل صلح و عدالت همواره در او مانده است. کتاب او، *صلح خاورمیانه؟ تأملاتی پیرامون عدالت و ملیت* [۱] در سال ۱۹۷۴، چاپ شد. مطالعه‌ی بعدی او درباره‌ی خاورمیانه به دنبال اشغال لبنان در سال ۱۹۸۲ به دست اسرائیل نگاشته شد: *مثلث سرنوشت: ایالات متحده، اسرائیل و فلسطینی‌ها* [۲]. خیلی از کتاب‌های دیگر چامسکی، بخش‌ها یا مقاله‌هایی درباره‌ی خاورمیانه دارند - چنان‌که هر ملاحظه‌ی درباره‌ی سیاست خارجی ایالات متحد باید اهمیت و بی‌ثباتی این منطقه را در نظر بگیرد - اما کتاب حاضر،

نخستین کتاب تازه‌ی او بعد از مثلث سرنوشت است که منحصراً به آن بخش از جهان پرداخته است.

جلبیر اشقر در تعهد قوی چامسکی به صلح و عدالت بین‌المللی و علاقه‌ی وافر به درک سیاست خارجی ایالات متحد سیهیم بوده است. افزون بر آن، اشقر دانش ژرف درجه اول و عالمانه‌ی از خاورمیانه دارد. او که سال‌ها در لبنان رشد کرده و زیسته از نزدیک در سیاست‌های منطقه درگیر بوده و با محافل چپ دنیای عرب به‌خوبی آشناست. پس از عزیمت به فرانسه^۱ همچنان به دقت رویدادهای خاورمیانه را پی‌گیری می‌کند چه به‌عنوان استاد دانشگاه، چه به‌عنوان فعال ضد جنگ. من اولین بار در فوریه‌ی ۲۰۰۳ با جلبیر ملاقات کردم، کمی پس از حمله‌ی تحت رهبری ایالات متحد به عراق بود که او در توری که به مناسبت چاپ کتابش ترتیب داده شده بود در دانشگاهی که من تدریس می‌کنم، دانشگاه ویلیام پترسون^۲ در نیوجرسی، سخنرانی داشت. در چند سال بعدی، تحلیل‌های او از عراق و خاورمیانه را بسیار معتبر و بر اساس تخصص و خوانش دقیق از نشریات عرب‌زبان یافتم. غالباً مقاله‌ها و ترجمه‌هایش را در ZNet، وب‌سایتی ترقی‌خواه که در آن کار می‌کنم، عرضه می‌کنم به این امید که نظرهای بصیر او را به مخاطبان گسترده‌تر انگلیسی‌زبان ارایه دهم [۳]. گرچه ارتباط ما بیشتر از طریق ای‌میل بوده، ما تبدیل به دو دوست شدیم و در اواخر سال ۲۰۰۵ جلبیر و من به‌طور مشترک مقاله‌ی نوشتیم که طرح‌های مختلف پیشنهادی برای «خروج» نیروهای امریکایی از عراق را بررسی می‌کرد [۴].

نوشته‌های اشقر که پر است از ارزیابی ملاحظات گسترده‌تر روابط بین‌الملل به‌ویژه رابطه‌ی استراتژیک بین ایالات متحد، چین، و روسیه در کتاب جنگ سرد نو [۵] او به تفصیل نمود دارد. او در اثر جدال دو توحش: یازده سپتامبر و بی‌نظمی نوین جهانی [۶]، خود را به‌عنوان تحلیل‌گری تیزبین و منتقد سازش‌ناپذیر کوشش ایالات متحد برای تسلط بر جهان و همچنین بنیادگرایی اسلامی تثبیت کرد. او همواره نسبت به احساساتی که ستیزه‌ی اسرائیل - فلسطین حتماً میان محافل ترقی‌خواه برانگیخته درکی حساس از خود نشان داده است و این در ویرایش او بر تبادل نامه‌ها بین دو چپ‌گرای یهودی [۷] جلوه‌ی یافته است. مقاله‌های بی‌شمار اشقر - که برخی از آن‌ها در کتابی به نام پاتیل شرقی: اسلام، افغانستان، فلسطین و عراق در آینه‌ی مارکسیسم [۸] گردآوری شده‌اند - تحلیل‌های واقع‌بینانه و پرشور و پنندهای عملی به جویندگان عدالت جهانی ارایه می‌دهد. مقاله‌ی آوریل ۲۰۰۳ او، «نامه به فعال کمی افسرده‌ی ضد جنگ» به درستی که دیگر تبدیل به اثری کلاسیک شده است [۹].

کتاب حاضر، از مقاله‌های جدا از هم دو نویسنده که بعد به هم بند زده شده باشند تشکیل نشده است، بلکه بر مبنای گفت‌وگو بین آن‌هاست - گاه موافق، گاه تکمیل‌کننده‌ی تحلیل یکدیگر بر پایه‌ی چشم‌اندازها و اطلاعات شخصیشان و گاه مخالف - و واقعاً بیش از جمع اجزاء است. در این تبادل نظر، درکی غنی که از تعهد مشترکشان و تخصص و تجربه‌های متعددشان برمی‌آید، نهفته است.

چامسکی و اشقر از همان ابتدا تصمیم گرفتند که بهتر است شخص سومی حاضر باشد تا گفت‌وگوهای رخ‌به‌رخشان را تعدیل کند. این پروژه گفت‌وگویی دو طرفه است، شخص سومی باید پرسش‌ها را مطرح کند، نگذارد بحث از مسیر خود خارج شود و مراقب فرایند فنی ضبط باشد تا دو شرکت‌کننده در بحث بتوانند بر تحلیل‌ها و استدلال‌هایشان تمرکز

۱. جلبیر اشقر با تبار لبنانی اکنون در مدرسه‌ی شرق‌شناسی و مطالعات افریقایی دانشگاه لندن (SOAS) به تدریس علوم سیاسی اشتغال دارد. م.

کنند. برای اجرای این نقش از من دعوت شد. تا آنجا که ممکن بود کوشیدم از جریان گفت‌وگو خود را دور نگه دارم و هر جا که لازم شد وارد بحث شوم.

برای اجرای این رویه چند گام برداشتیم: با فهرستی از پرسش‌ها که باید به آن‌ها جواب داده می‌شد آغاز کردیم. هدف این بود که سؤال‌هایی مطرح شود که نشود پاسخ‌هایشان را در دائره‌المعارف‌ها پیدا کرد بلکه سؤال‌ها در پی روشن کردن عوامل و پویای‌های نهفته در کار باشند. رویدادهای خاورمیانه چنان شتاب دارند که هر کوششی برای توصیف واقع‌بینانه از آنجا به‌زودی کهنه می‌شود اما تحلیل از نیروهای عمده‌ی اثرگذار و شیوه‌ی رویکرد به بحران‌ها، خواننده را قادر خواهد ساخت تا جریان‌های گذشته را درک کند و تحولات جاری و آتی را دریابد. به‌رحال این کتاب قرار بود درباره‌ی خاورمیانه باشد، منطقه‌ی که درک آن، بدون در نظر گرفتن منافع و دخالت‌های قدرت‌های خارجی، به‌ویژه در سال‌های اخیر، ایالات متحد، ممکن نیست. پس کوشیدیم موضوعات گسترده‌ی مربوط به خاورمیانه و سیاست خارجی ایالات متحد و نیز نواحی خاص ستیزه را در آن بگنجانیم. این موضوع‌ها عبارت‌اند از تروریسم (اینکه چیست، تا چه اندازه تهدیدآفرین است و چه گونه باید با آن برخورد شود)، نظریه‌های توطئه (تا چه حد به درک ما از تحولات سیاسی کمک می‌کند)، بنیادگرایی (انگیزه‌ها، و نواحی قدرتش)، دموکراسی (موقعیتش در خاورمیانه و تأثیر جنگ عراق بر آن)، و ریشه‌های سیاست خارجی ایالات متحد در منطقه (به‌ویژه نقش نفت و اهمیت «لابی طرفدار اسرائیل»). ستیزه‌های ویژه‌ی که روی آن‌ها تمرکز کرده‌ایم عبارت‌اند از: افغانستان پس از بازده سپتامبر و عراق در تمام ابعادش - نقش ایالات متحد، تحولات سیاسی، موقعیت‌گردها (در عراق و ترکیه) - و منازعات بالقوه در ایران و سوریه. و البته خواستیم که توجه ویژه‌ی به ستیزه‌ی اسرائیل - فلسطین معطوف کنیم: خاستگاه‌های تاریخی، پویای کنونی، راه‌حل‌های بالقوه، ماهیت جامعه‌ی اسرائیل، نیروهای سیاسی متعدد فلسطینی و موضوع‌های سامی‌ستیزی، اسلام‌هراسی و نژادپرستی ضدعرب.

بعد از نهایی شدن پرسش‌ها، سه نفری در دفتر نوآم در دانشگاه ام‌آی‌تی در کمبریج ماساچوست گرد آمدیم و از ۴ تا ۶ ژانویه ۲۰۰۶ سه روز به بحث و تبادل نظر پرداختیم. سه روز فشرده با نوآم بودن اصلاً راحت نیست، اگر از برنامه‌ی به‌طرز باورنکردنی شلوغش اطلاع داشته‌باشید - مثلاً باید برای مصاحبه‌ی که از قبل با روزنامه‌نگاری خارجی برنامه‌ریزی شده بود برنامه‌مان را قطع می‌کردیم. با این حال توانستیم حدود چهارده ساعت مصاحبه ضبط کنیم. جلسه‌های ما گرم و زنده بود، اگر مخالفتی بود نه نوآم و نه جلبیر از دفاع محکم از باورهایشان عقب نمی‌نشستند (بحث‌ها آن قدر داغ بود که دو بار یادمان رفت ناهار بخوریم).

چهارده ساعت ضبط را ملیسا جمسون^۱ با مهارت پیاده کرد. من از نسخه‌ی پیاده‌شده ویرایش اولیه‌ی تهیه‌کردم، حشو و زواید را گرفتم، به بعضی بخش‌ها آرایش تازه‌ی دادم و جمله‌ها را روان‌تر کردم. بعد جلبیر و نوآم هریک جداگانه بخش‌های خود را ویراستند. هدف به‌دست‌دادن نوشته‌ی کلمه‌به‌کلمه از گفت‌وگوها نبود. ایده این بود که به هریک از این دو اجازه داده‌شود ملاحظات خود را شفاف‌تر کرده یا آن‌ها را بسط دهند. (اگرچه نه به حدی که استدلال‌هایی را که دیگری به آن‌ها پاسخ داده، تغییر دهد). می‌دانستیم که اظهارنظرهای شفاهی بدون ذکر منبع نمی‌تواند کلام آخر تلقی شود. پس هر جا لازم شد به منظور استناد، منبع نقل‌قول‌ها را آوردیم و از آنجا که معتقدیم نباید از خواننده‌ها انتظار داشت که هر آنچه

را مؤلفان می‌گویند بپذیرند، حس کردیم که مهم است برای تمام ادعاهای نامشخص و بحث‌برانگیز، اسنادی به کار بیاوریم.

در هر کاری از این نوع، مسأله‌ی به‌روزکردن مواد همواره رخ می‌نماید. فکر کردیم به‌روزکردنِ گفت‌وگوها در فرایند چاپ غلط‌انداز و سردرگم‌کننده خواهد بود. تردیدی نیست که این پیش‌گفتار را که می‌خوانید، رویدادهای مهم تازه‌یی در خاورمیانه رخ داده و خواهد داد. در نتیجه تصمیم گرفتیم که متن اصلی برای ثبت دیدگاه‌های چامسکی و اشقر در ژانویه‌ی سال ۲۰۰۶ همین‌طور باقی بماند، اما مؤخره‌یی جداگانه به کتاب افزودیم که شش ماه بعد تدوین شد و هریک از مؤلفان در آن تحولات تازه‌ی مهم را به بحث گذاشتند.

امیدوارم این کتاب که نوآم چامسکی و جلبیر اشقر را دو همنشین مناسب شما برای صرف شام و بحث درباره‌ی خاورمیانه معرفی می‌کند، غذاهای بیشتری برای اندیشه‌ی شما فراهم آورد.

بخش یکم تروریسم و نظریه‌های توطئه

تعریف تروریسم

شالوم: به نظر شما روش منطقی تعریف تروریسم چیست؟

چامسکی: از سال ۱۹۸۱ دارم درباره‌ی تروریسم مطلب می‌نویسم. همان سالی که کابینه‌ی ریگان به قدرت رسید و به محض به قدرت رسیدن اعلام کرد که تمرکزش بر جنگ با تروریسم، به ویژه تروریسم دولتی بین‌المللی است. رانلد ریگان، وزیر امور خارجه‌اش، جرج پ. شولتز^۱ و مقامات دیگر دولت درباره‌ی «بلا‌ی عصر مدرن»، بازگشت به «بربریت در زمانه‌ی ما»، «مصیبت تروریسم» و این جور چیزها لفاظی‌های پر طول و تفصیلی کردند.

می‌شد با کمترین آشنایی با تاریخ فهمید که چه چیزی در شرف وقوع است. بازگشت به جنگ تروریستی. اعلام به جنگ تروریستی نمی‌شود مگر آنکه از پیش برنامه‌ریزی شده باشد تا به تروریسم گسترده‌ی بین‌المللی دست بزنند که در واقع همین چیزی است که اتفاق افتاده. و من - مثل دوستانم اد هرمن [۱] - انتظارش را داشتم. ما همزمان و جدا از هم آغاز به نوشتن از تروریسم کردیم. از آنجاکه این مسأله در متن بیانیه‌ی دولت ریگان درباره‌ی جنگ با تروریسم بود، به نظر می‌رسید که طبیعتاً باید از تعاریف رسمی دولت امریکا استفاده کرد. من تعریف قانونی ایالات متحد را، نظام رسمی قوانین را برگزیدم که بسیار منطقی است و نسخه‌های کوتاه‌شده‌اش در بخشنامه‌های ارتش و جاهای دیگر موجود است، تا به حال از این تعریف استفاده کرده‌ام. تعریف عرفی عامی است؛ می‌گوید که تروریسم «استفاده‌ی محاسبه‌شده از خشونت یا تهدید به خشونت است برای دستیابی به اهدافی که سرشت سیاسی، مذهبی یا ایدئولوژیک دارند... از راه ارباب، اعمال زور یا القای هراس» [۲]. تعریف رسمی دولت بریتانیا هم در حال حاضر اساساً همین است. اما تعریف دولت ایالات متحد در عمل، به ویژه به خاطر دلالت‌های آشکارش نایده گرفته‌شد. اگر از آن استفاده کنیم کمابیش به صورت تحقیرآمیزی به این نتیجه می‌رسیم که دولت ایالات متحد، دولت اصلی تروریستی است و دولت ریگان در واقع در گسترش تروریسم

1- Ronald Reagan
2- George P. Shultz

بین الملل دست داشته است. پس واضح است که برای اینکه چنین نتیجه‌یی از آن گرفته نشود باید تعریف تغییر می‌کرد و از آن به بعد مشکلات دیگری به وجود آمد.

برای مثال سازمان ملل با فشار دولت ریگان قطعنامه‌هایی درباره‌ی تروریسم تصویب کرد. اولین این قطعنامه‌ها در دسامبر ۱۹۸۷، جنایت تروریستی را با شدیدترین عبارات محکوم می‌کرد و تمام دولت‌ها را برای ریشه‌کن کردن آن به همکاری فرامی‌خواند - یک قطعنامه‌ی طولانی و پرتفصیل. این قطعنامه به تصویب رسید اما نه به اتفاق آرا. ۱۵۳ رأی موافق، ۲ رأی مخالف و یک رأی ممتنع به آن داده شد. هندوراس ممتنع بود. دو رأی مخالف، دو رأی همیشگی بودند ایالات متحد و اسرائیل [۳]. در جلسه‌های مجمع عمومی، سفرای ایالات متحد و اسرائیل علت رأی‌های خود را توضیح دادند و اشاره کردند که بند مشکل آفرینی در قطعنامه وجود دارد که می‌گوید: «هیچ بندی در قطعنامه‌ی کنونی نباید به هیچ وجه حق تعیین سرنوشت، آزادی، و استقلال ملت‌ها را آن گونه که در منشور سازمان ملل آمده از مردمی که به زور از آن حقوق محروم شده‌اند، سلب کند... به ویژه مردمی که در رژیم‌های استعماری و نژادپرست یا تحت اشغال خارجی یا دیگر شکل‌های سلطه‌ی استعماری به سر می‌برند و نباید حق مردم برای نبرد و جست‌وجو و دریافت کمک در جهت به دست آوردن این حقوق در تطابق با اصول منشور و سازگاری با اعلامیه‌ی حاضر نقض شود» [۴]. روشن است که ایالات متحد و اسرائیل نمی‌توانستند آن را بپذیرند. عبارت «رژیم‌های استعماری و نژادپرست» به افریقای جنوبی اشاره داشت که هنوز با رژیم آپارتایدش متحد آن‌ها بود. ایالات متحد از نظر حقوقی و نه در عمل به تحریم افریقای جنوبی پیوسته بود. بازرگانی با افریقای جنوبی رشد پیدا کرد و روش‌هایی برای نادیده گرفتن تحریم اقتصادی به کار گرفته شد تا واشنگتن به حمایت از رژیم پرتوریا ادامه دهد - اسرائیل هم همین طور که در واقع این کشور یکی از راه‌های دورزدن تحریم اقتصادی افریقای جنوبی بود؛ و «اشغال خارجی» آشکارا به کرانه‌ی باختری، غزه و بلندی‌های جولان اشاره داشت. پس نه ایالات متحد و نه اسرائیل نمی‌توانستند مقاومت در برابر اشغال را بپذیرند - حتی مقاومت قانونی که البته شامل حمله‌های تروریستی به شهروندان غیرنظامی نمی‌شود. پس اگرچه این دو کشور این قطعنامه را در مجمع عمومی و توی حقوقی نکردند اما به طرز مؤثری آن را و تو کردند [۵].

و وقتی امریکا چیزی را و تو کند، و تویی مضاعف است: از یک طرف متوقف می‌شود و از طرف دیگر از تاریخ پاک می‌شود. و خُب این عمل ایالات متحد در گرماگرم جارو و جنجال درباره‌ی تروریسم گزارش نشد و از تاریخ پاک شد. همین قدر می‌شود آن را در مطالعات دانشگاهی که به نتایج نادرستی می‌انجامد یافت. و این درباره‌ی تعریف‌های رسمی هم درست است؛ به دخمه‌ی حافظه پرتاب می‌شوند. من همچنان از آن‌ها استفاده می‌کنم و آن‌ها هم همچنان تعاریف رسمی هستند. اما از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰، صنعت دانشگاهی، کنفرانس‌ها و کتاب‌های قطور و میتینگ‌های سازمان ملل و غیره برگزار کرده تا ببیند آیا کسی می‌تواند این «مشکل در دسرساز» تعریف تروریسم را حل کند یا نه. ده‌ها تعریف و تحلیل متفاوت در نشریات حقوقی وجود دارد اما هیچ کدام به درستی از پس این کار بر نمی‌آید. کاملاً معلوم است چرا، اما هیچ کس حرفش را نخواهد زد. باید تعریفی پیدا شود که ترور ما علیه آن‌ها را در بر نداشته باشد و ترور آن‌ها علیه ما در آن لحاظ شده باشد. و این خیلی مشکل است. کوشش شده تا ترور را به گروه‌های خرده‌ملی محدود کنند اما چون از دولت‌های تروریست حرف به میان بیاید، این تعریف پاسخگو نیست. بسیار سخت و کمابیش غیرممکن است تعریفی به دست داد

که به نتایج درستی بیانجامد، مگر آنکه آن را درست با عبارات مربوط به آن نتایج تعریف کنیم.

تعریف عملی ترور باید از دید سیاست‌گذاران امریکایی این باشد: ترور ترور است در معنای استانداردش اگر آن را بر ما روا دارید اما اگر ما آن را علیه شما به کار ببندیم محبت است، مداخله‌ی انسان‌دوستانه است و هدف از آن مهربانی است. این تعریفی است که عملاً به کار می‌رفت. اگر تحصیل کرده‌ها صادق بودند، این را می‌گفتند و کل مشکل تعریف برطرف می‌شد. خلاصه آنکه ما دو انتخاب داریم: یا تعاریف رسمی را به کار ببریم، کاری که من می‌کنم یا بگوییم خُب این مشکل حل نشدنی است، مشکلی عمیق و... است و مسأله همین‌طور باقی می‌ماند مگر اینکه بتوانیم اهمیت عملیش را تشخیص دهیم.

اشقر: باید به کوشش‌هایی برای افزودن به دامنه‌ی مفهوم اشاره کرد: برای مثال تعریف اتحادیه‌ی اروپا از تروریسم در ژوئن ۲۰۰۲ [۶] که در بر دارنده‌ی این جمله است: «ایجاد ویرانی عمدۀ در قلمرو یک دولت یا در تسهیلات عمومی... یا اماکن عمومی یا مالکیت خصوصی که احتمالاً... باعث آسیب اقتصادی شدید شود» یا حتا «تهدید به ارتکاب» به چنین ویرانی‌یی. این تعریف می‌توانست کنش‌هایی از نوع کنش‌های معترضان به عدالت جهانی یا محیط‌زیست‌گراها یا دهقان‌های مخالف با رستوران مک‌دانلد یا مزرعه‌ی آزمایش کشاورزی با ارگانیزم‌های تغییر ژنتیک یافته را در بر بگیرد و این‌ها همه از مقوله‌های تروریستی شوند. این گسترشِ جدی و خطرناک تعریف است.

چامسکی: این بخشی از افزایش دامنه‌ی تعریف است و به عبارتی معنی هم دارد. کاری که قرار است انجام شود تعریف تروریسم به صورت کنش‌هایی است که ما دوستشان نداریم. کنش‌هایی که ما دوستشان داریم، تروریسم نیستند. این همان ریاکاری است که در بحث‌های مربوط به تجاوز یا مداخله هم شاهدش هستیم. آیا تعاریف کاملاً سراسری از تجاوز وجود ندارد؟ رابرت جکسن^۱ وکیل اصلی پی‌گیری حقوقی جنایات نازی‌ها در دادگاه بین‌المللی نظامی که پس از ۱۹۴۵ در نورمبرگ تشکیل شد، تعریف دقیق و روشنی از تجاوز دارد [۷]. و در قطعنامه‌ی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۴ که بدون رأی مخالف و به اتفاق آرا به تصویب رسید، بر این تعریف دوباره تأکید شد. پس قطعنامه‌ی موثق مجمع عمومی وجود دارد که بیش و کم همان را می‌گوید [۸]. اما بی‌استفاده است چون طبق این تعریف احتمالاً هر رئیس‌جمهور امریکا را می‌توان به جنایت جنگی متهم کرد. نه تنها اعمالی مانند جنگ ویتنام و عراق تجاوزند بلکه حتا جنگ کنترا در برابر نیکاراگوآ توسط دولت ریگان بر اساس تعریف جکسن و مجمع عمومی نه تروریسم بین‌الملل بلکه تجاوز شناخته می‌شود. بخشی از یکی از موارد تعریف تجاوز این است: حمایت از گروه‌های مسلح برای انجام اعمال خشونت‌آمیز در قلمرو یک دولت، بدون موافقت آن دولت [۹]. در نتیجه طبق این تعریف، جنگ کنترا تجاوز است. کل اعضای دولت ریگان و البته دمکرات‌هایی که از آن‌ها حمایت کردند، جنایتکار جنگی اند. اما نمی‌شود از این تعریف استفاده کرد پس تعریف تجاوز هم به آن سمت می‌رود که خیلی پیچیده و مبهم شود.

اشقر: داریم درباره‌ی تعاریف رسمی تروریسم صحبت می‌کنیم، پس چرا باید بین خودمان توافق کنیم که تعریف تروریسم چه باشد؟ به عقیده‌ی من از نظر افکار عمومی تروریسم عمدتاً عملی است که شهروندان غیرنظامی یا دولت‌های دمکرات را هدف قرار دهد. این دیدگاه، قابل قبول‌ترین دیدگاه از تروریسم است. هدف قرار دادن شهروندان غیرنظامی با

این قصد که دولت‌ها یا مجامع دیگر را مجبور به عمل کردن به روش مشخصی کند. عملیات علیه ارتش اشغالگر را بیشتر مردم تروریسم نمی‌دانند. جالب اینکه حتا در بیانیه‌ی پایانی کنفرانس نیروهای سیاسی عراق که در نوامبر ۲۰۰۵ در قاهره‌ی مصر برگزار شد، تمایزی وجود داشت بین حق مقاومت در برابر اشغال خارجی که مشروع انگاشته می‌شد - که گرچه به وضوح بیان نشد، به این معنی بود که عملیات علیه نیروهای اشغالگر امریکایی در عراق، مصداق حق مقاومت است - و تروریسم شنیع که به حمله به مردم عراق محدود شد. این واقعاً طعنه‌آمیز است چون کنفرانسی بود که نمایندگان دولت عراق از قرار متحد با امریکا شامل رییس جمهور و نخست وزیر در آن حضور داشتند.

فکر می‌کنم تعریفی از تروریسم که کمتر مشکل آفرین باشد، تعریفی است که به عملیات علیه شهروندان غیرمسلح بی‌گناه اشاره دارد. هدف قرار دادن یا گروهان گرفتن شهروندان بی‌گناه بی‌تردید تروریسم است حتا در جریان نبرد با اشغالگران خارجی.

چامسکی: به این ترتیب وارد مشکل تعریف می‌شویم چون شلیک کردن به کسی در خیابان الزاماً عمل تروریستی نیست. پس باید تهدید یا استفاده از زور در درجه‌ی اول علیه شهروندان و با اهداف ایدئولوژیک، مذهبی، سیاسی یا اهداف دیگر باشد و شاید تأثیر گذاشتن بر دولت (**اشقر:** یا مجامع) یا مجامع.

اشقر: نه عملیاتی که افراد را به معنای دقیق کلمه هدف قرار دهد، بلکه تلاش برای تحمیل چیزی به مجامع یا یک دولت. (**چامسکی:** دقیقاً درست است.) فکر می‌کنم این تعریفی بی‌نقص از تروریسم است گرچه جامع نباشد.

چامسکی: و خیلی به تعریف رسمی ایالات متحد نزدیک است گرچه در عمل به کار نرود، چون با این تعریف، دولت ایالات متحد، دولت اصلی تروریستی است.

شالوم: این مسأله پیش می‌آید که آیا مقامات دون پایه‌ی دولتی را می‌توان شهروندان بی‌گناه دانست؟

چامسکی: درست. ببینید این علم فیزیک نیست، در بحث‌های سیاسی یا اجتماعی هیچ عبارتی تعریف روشنی ندارد.

اشقر: نه. به‌طور جنبی تبدیل به موضوع قانونی می‌شود. به دادگاه‌ها می‌رود. باید مورد به مورد درباره‌اش بحث کرد.

چامسکی: حتا در علوم دقیق، تا زمان رشد علوم، تعاریف روشنی وجود نداشت؛ حتا در ریاضیات مثلاً از عبارتی مانند «حد». تعریف‌ها تا همین اواخر وجود نداشتند. آنچه واقعاً لازم است پیدا کردن تعریف دقیق نیست بلکه مشخص کردن مفهوم است. و این یکی به راحتی فهمیدنی است، فقط پذیرفتنی نیست. چون اگر با این توصیف موافق باشید به آنجا می‌رسید که کنش‌های قدرتمندانه در تعریف تروریسم می‌گنجد و این مجاز نیست.

اشقر: بعد باید همان تمایزی را که در درس روابط بین الملل ۱۰۱ درباره‌ی «بازیگران» به دست دادی، به تعریف افزود: تمایز بین بازیگران دولتی، بینادولتی و غیردولتی. همان تمایز و همان مقوله‌ها را می‌توان برای تروریسم به کار برد. تروریسم غیردولتی وجود دارد که این چندساله در اخبار خیلی برجسته شده و با وجود ناتویا مؤسسه‌های مشابه بینادولتی، تروریسم دولتی و بینادولتی وجود دارد و این مؤسسه‌ها دست به عملیاتی می‌زنند که بر اساس تعریفمان از تروریسم، آن‌ها را عملیات تروریستی می‌دانیم. و خود دولت ایالات متحد وقتی خیلی دولت‌ها را متهم به تروریست بودن

می‌کند، نمی‌تواند این دیدگاه را رد کند که چیزی به نام تروریسم دولتی وجود دارد.
چامسکی: کوشش‌هایی برای محدود کردن تروریسم به گروه‌های خرده‌ملی وجود داشته اما برخلاف سیاست است چون درست همان‌طور که تو گفتی دیگر نمی‌توان دولت‌های خاصی را تروریست دانست. اما به تنگنا می‌افتند - چه‌طور خود را از آن فهرست بیرون بکشند؟ (اشقر: درست است).

تهدید تروریستی

شالوم: آیا تهدید تروریستی علیه اروپا یا امریکا وجود دارد یا همه‌اش داستان است؟

چامسکی: نه، خطر خیلی جدی است. در واقع تهدید آگاهانه شدت گرفته است. این تهدید از ۱۱ سپتامبر آغاز نشده. اگر در سراسر دهه‌ی ۱۹۹۰ حرکت کنید اول از همه کوشش برای انفجار مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ بود که اگر برنامه‌اش کمی بهتر بود خیلی به موفقیت نزدیک بود، فکر می‌کنم تو جلیبر در *جدال دو توحش* [۱۰] این را نوشتی - که ده‌ها هزار نفر را به کشتن می‌داد. بعد به طرح انفجار تونل‌ها و ساختمان‌های سازمان ملل، ساختمان اف بی آی و غیره می‌رسیم که درست به موقع جلوی‌شان گرفته شد. این‌ها اساساً جهادی‌هایی بودند که امریکا در افغانستان آموزش‌شان داده بود و رهبرشان روحانی مصری بود که با حمایت سیا وارد خاک امریکا می‌شد. این یک عمل جدی تروریستی بود.

در دهه‌ی ۱۹۹۰ کتاب‌های حقوقی بسیاری وجود داشت که برای مثال انتشارات ام آی تی چاپشان می‌کرد - کتاب‌هایی مشابه کتاب‌های آشپزی درباره‌ی تروریسم که می‌گفتند تروریسم خیلی نزدیک است [۱۱]. و البته بعد از یازده سپتامبر تعداد این کتاب‌ها خیلی بیشتر شده است. و این تهدید عمده‌ی تروریستی است. رابرت مک نامارا و ویلیام پری^۱ وزیرای دفاع پیشین، از احتمال بیش از ۵۰ درصدی انفجار هسته‌یی که در ده سال آینده امریکا را هدف بگیرد حرف می‌زنند. درصد بالایی است و سازمان جاسوسی ایالات متحد اگر روند فعلی ادامه پیدا کند، چنین حمله‌یی را گریزناپذیر می‌دانند [۱۲]. و انواع دیگر تروریسم - ترور زیستی و انواع دیگرش - نیز خیلی محتمل‌اند. اما این‌ها چندان اولویتی در خط‌مشی‌های دولت ندارند؛ خیلی هم دل‌نگران‌شان نیستند چون آنجاها که عملاً تهدید را افزایش می‌دهد، خیلی محتاط عمل می‌کنند. چیز پنهانی نیست، برای دولت چندان اولویتی ندارد. واضح‌ترین مثالش حمله به عراق است. حمله با این انتظار صورت گرفت که احتمالاً تهدید تروریستی را افزایش خواهد داد. این اندرز آژانس‌های جاسوسی خود دولت و دیگران و خیل متخصصان ترور بود که می‌گفتند به دلایل کاملاً روشن، افزایش تهدید تروریستی خیلی محتمل است. یک دلیلش این است که ما به این وسیله به دنیا می‌گوییم که می‌رویم هر کس را دلمان بخواهد از پا بیندازیم. پس هر هدف بالقوه، کوشش خواهد کرد از بازدارندگی‌هایی سود بجوید، هیچ‌کس نمی‌خواهد در کارزار، با ایالات متحد روبه‌رو شود. هزینه‌های نظامی امریکا کم‌وبیش به اندازه‌ی کل هزینه‌های نظامی جهان است و سلاح‌های این کشور از نظر تکنولوژیک بسیار جلو ترند.

باید شکل دیگری از بازدارندگی داشت که به دو گونه است. یکی سلاح هسته‌یی و دیگری ترور. واشنگتن در واقع دشمنان بالقوه‌اش را به پیشبرد سیستم تروریستی و سلاح‌های هسته‌یی می‌کشاند.

و اما فکر نمی‌کنم می‌شد این را پیش‌بینی کرد که حمله به عراق تبدیل به چنان فاجعه‌ی نظامی شود که عملاً شورشی را بدون حمایت خارجی پدید بیاورد. تقریباً بی‌سابقه بود. پارتیزان‌های اروپایی در جریان اشغال کشورشان توسط نازی‌ها، اگر پشتیبانی خارجی نبود دوام نمی‌آوردند. تازه، آلمان آن زمان با دنیایی وسیع‌تر می‌جنگید. اما امریکا باعث به وجود آمدن شورشی در عراق شد که تروریست‌های آموزش‌دیده‌ی ساخت و به مردم آموزش تروریستی داد و خیل خارجی‌ها را برای آموزش تروریسم به داخل کشاند و در واقع برآورد سیا و سازمان‌های دیگر پس از جنگ این است که جنگ زمینه‌های آموزشی برای تروریست‌های حرفه‌یی پدید آورده که در سراسر جهان پخش شده و ترور می‌کنند. این پیش‌بینی شده بود و تا حدی از پیش‌بینی فراتر رفت اما در واشنگتن که کنترل منابع انرژی خاورمیانه برایش اهمیت فراوانی دارد، اولویت کمی به این مسأله می‌دهند. در جاها و موارد دیگر هم نمود دارد. اداره‌یی هست در وزارت خزانه‌داری به نام اداره‌ی نظارت بر دارایی‌های خارجی یا آفاک^۱ که کارش ردیابی نقل و انتقال‌های مالی مظنون در سراسر جهان است. این بخش مهمی از جنگ اظهارشده با ترور است. مقامات آفاک در آوریل ۲۰۰۴ عملیاتشان را در صحن کنگره تشریح کردند. معلوم شد که چهار کارمند آنجا نقل و انتقال‌های مالی مربوط به أسامه بن لادن یا صدام حسین را ردگیری می‌کردند و تقریباً شش برابر این ردیابی در مورد طفره‌رفتن از تحریم کوبا انجام می‌گرفت. این به سال ۱۹۹۰ و زمان زمامداری کلینتون برمی‌گردد. از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳، تعداد ۹۳ بررسی مربوط به تروریسم و بیشتر از صد برابر آن - ۱۰۶۸۳ مورد - مربوط به کوبا وجود داشته‌است. از سال ۱۹۹۴، جریمه‌ی موارد تروریستی مبلغ ۹۴۲۵ دلار بوده و مبلغ ۸ میلیون دلار، بیش از ۸۰۰ برابر آن، مربوط به جرایم طفره‌رفتن از تحریم کوبا بوده‌است [۱۳]. تحریمی که تمام نهادهای بین‌المللی معتبر، آن را غیرقانونی دانسته و ایالات متحد و اسرائیل به‌تنهایی آن را به‌کار می‌برند. اولویت‌ها این‌ها هستند. مجازات کوبایی‌ها خیلی مهم‌تر است از جلوگیری از ترور. و این مورد به‌مورد پیش می‌رود.

وضعیت کنونی سوریه مثال خیلی خوبی است. در مورد سوریه هرچند شاید فکر کنید که قضیه‌اش فرق می‌کند، اما دولت سوریه اطلاعات مفیدی برای ایالات متحد در زمینه‌ی ترور تهیه کرد. آن‌ها مناسبات خیلی بهتری با گروه‌های تروریست اسلامی دارند و می‌توانند در این گروه‌ها نفوذ کنند جوری که سیا نمی‌تواند. نظام سوریه از تروریست‌های اسلامی خوشش نمی‌آید - هیولای سکولار است، نه مذهبی - پس اطلاعات سری ارزشمندی را در اختیار ایالات متحد گذاشت. اما امریکا که می‌خواست مطمئن شود جایی در منطقه وجود ندارد که از دستورات اطاعت نکند از آن اطلاعات صرف‌نظر کرد. سرپیچی کردن از دستورات، جرم مهمی است و باید مجازات شود. منطقتش قابل درک است و هر پدرخوانده‌ی مافیایی می‌تواند توضیحش دهد. نمی‌توان به «سرپیچی موفق» اجازه‌ی حضور داد. اتهام کوبا از چهل سال پیش به این سو، از سال‌های کندی - جانسون^۲، بر اساس اسناد داخلی، همین «سرپیچی موفق» کوبا از سلطه‌ی امریکا است - سلطه‌یی که از دکتورین مونرو^۳ به این طرف، به ۱۵۰ سال پیش برمی‌گردد - که تحمل‌ناپذیر است. این مشکل ربطی به

1- OFAC

2- Kennedy-Johnson

۳. Monroe Doctrine؛ سیاست ایالات متحد تدوین شده در ۲ دسامبر ۱۸۲۳ که بیان می‌داشت هرگونه کوشش دولت‌های اروپایی به منظور

روس‌ها نداشت بلکه دلیلش سرپیچی موفق کوبا از سیاست‌هایی بود که ۱۵۰ سال پیش تدوین شده‌اند و این عمل پذیرفتنی نیست. مثل مغازه‌داری که پول نگهبان محل را نمی‌پردازد. قابل تحمل نیست چون بعدش بقیه از پی او می‌روند و سیستم سلطه و نظارت تضعیف می‌شود. برای سیاست‌گذاران ایالات متحد این مسأله نسبت به محافظت کشور از ترور خیلی جدی‌تر و مهم‌تر است.

کمیسیون سطح بالا برای بررسی اشتباهاتی که منجر به حادثه‌ی یازده سپتامبر شد، تشکیل گردید و چندین توصیه‌ی ارایه داد که بیشترشان نادیده گرفته شدند. بعد از پایان کار آن کمیسیون، کمیسیون خصوصی تشکیل شد تا کار ردیابی را ادامه دهد. آن‌ها گزارش‌هایی تدوین کردند و از اینکه به این توصیه‌ها توجه نشده، ابراز تأسف کردند [۱۴]. دلیلش این است که اولویت عمده‌ی نیست. کابینه‌ی بوش خیلی به آن اهمیت نداد. در واقع اقدام به ترور بد نیست اگر به اهداف بالاتر خدمت کند. این کاملاً متفاوت است از آن نوع تروری که علیه دیگران به کار می‌برند. اما محدود کردن خود به تروری که با تعریف علمی بخواند - آنچه آن‌ها علیه ما انجام می‌دهند - اولویت مهمی نیست، هرگز نبوده است.

اشقر: تروریسم آن‌طور که ما تعریفش کردیم بیش از تهدید است؛ واقعیت است (چامسکی: و بدتر خواهد شد). جنگی در حال وقوع، کاملاً نابرابر و کاملاً نامتقارن بین دولتی عظیم، توانمند و بسیار قدرتمند و متحدانش از یک سو و سازمان‌های تروریستی غیردولتی با ابزار محدود از سویی دیگر وجود دارد که اما می‌تواند آسیب زیادی بزند وقتی شهروندان غیرنظامی را هدف قرار دهد. اول آنکه نمی‌شود دولت‌ها را از شر تروریسم حفظ کرد - و اسرائیل نمونه‌ی اصلی آن است. هیچ دولتی به اندازه‌ی اسرائیل برای جلوگیری از تروریسم دست به اقدامات امنیتی نزده است و باین حال موفق نیست. و واضح است که در ایالات متحد یا اروپا این نوع جلوگیری اصلاً غیرممکن است - نمی‌شود دور ایالات متحد دیوار کشید!

چامسکی: دولت امریکا گزارش داده که در حال برنامه‌ریزی برای ساختن دیواری در سرتاسر مرزش با کانادا است.

اشقر: حتا آن هم مؤثر نیست.

چامسکی: نه، اگر نگاهی به کتاب‌های فنی در این مورد بیندازیم یا مثلاً به مطالعات دولتی، می‌بینیم که همان‌طور که گفتم مثل یک جور کتاب آشپزی به نظر می‌رسند. یکی از چیزهایی که اشاره می‌کنند این است که بیشتر واردات امریکا از طریق کانتینرهاست. بی‌شمار کانتینر وارد می‌شود که تقریباً بازرسی‌شان ناممکن است. مثلاً ممکن است بارشان مواد پرتوزا باشد. نمی‌شود در مبدأ آن‌ها را بازرسی کرد. در یکی از همین مطالعات محاسبه‌ی شده است. اگر بخواهید کانتینرهای ورودی به کشور را مثلاً در رتردام^۱ که یکی از بنادر مهم اروپایی است بازرسی کنید، جداً سراسر اروپا فلج خواهد شد.

استعمار یا دخالت در امور هر یک از دولت‌های قاره‌ی امریکا از سوی دولت ایالات متحد به عنوان تجاوز شناخته می‌شود و دخالت ایالات متحد را به همراه دارد. نیمکره‌ی غربی دیگر نباید تحت استعمار اروپا باشد و البته ایالات متحد هم در مستعمرات فعلی اروپا و امور داخلی آنها مداخله نمی‌کند. این دکتین همزمان با اعلام استقلال کشورهای امریکای لاتین از اسپانیا اعلام شد و ایالات متحد بدین ترتیب، دغدغه‌های انگلستان را مبنی بر این که کشورهای دیگر اروپایی زمام امور را در دولت‌های تازه استقلال یافته‌ی امریکای لاتین بدست گیرند برطرف می‌کرد. م.

اشقر: تازه حتا اگر از نظر تئوریک فرض کنیم که راهی برای محافظت کشوری از تروریسم غیردولتی خارجی وجود داشته باشد، همچنان مشکل تروریسم داخلی وجود خواهد داشت. از این ها گذشته در ایالات متحد قبل از یازده سپتامبر، ماجرای اُکلاهما را داریم و بعد ماجرای سیاه زخم را بعد از یازده سپتامبر که به طرز مرموزی به فراموشی سپرده شد. **چامسکی:** سرخ سیاه زخم را ظاهراً در آزمایشگاه فدرال پیدا کردند.

پاسخ به تروریسم

شالوم: پس چه کنیم؟ با تروریسم چه می شود کرد؟

چامسکی: دلایل بروز آن را کم کنیم. مثلاً القاعده را در نظر بگیرید. آن‌ها در دهه‌ی ۱۹۸۰ از افغانستان علیه شوروی دست به اعمال تروریستی می زدند. در این کار هم خیلی جدی بودند. در واقع تقریباً موجب جنگ بین شوروی و پاکستان شدند. بعد از اینکه روس‌ها از افغانستان بیرون رفتند، تروریسم متوقف شد. البته آن‌ها هنوز از چین و افغانستان کار تروریستی می کنند. درباره‌ی این‌ها - اسامه بن لادن و بقیه - هر فکری بکنید، موضعشان خیلی سراسر است و حرف و عملشان خیلی با هم می خوانند. تا آنجا که من می دانم، کارشناسان این مسایل با این حرف موافق اند؛ بن لادن و دیگران خود را مدافعان سرزمین‌های اسلامی از حمله می دانند. پس اگر حمله به سرزمین‌های اسلامی متوقف شود، تهدید تروریستی کاهش پیدا می کند. در مورد انواع دیگر ترور هم همین است.

اشقر: جنبه‌ی اقتصادی هم دارد چون تعامل آشکاری بین چرخش نولیبرالی ربع آخر قرن و رشد آن شکل‌های خشونت که نام تروریسم به خود گرفته یا حتی خشونت شهری در کل وجود دارد. جهانی سازی نولیبرال، تباهی ساختار اجتماعی و شبکه‌های امنیت اجتماعی را به همراه داشته است. مردم هرچه بیشتر آشفتگی و اضطراب اجتماعی را تجربه می کنند و این به تأکیدهای خشن بر «هویت»، افراط‌گرایی یا تعصب، خواه مذهبی، خواه سیاسی یا هر چیز دیگر می انجامد.

چامسکی: برآوردهای منظم شورای جاسوسی ملی^۱، مجمع سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحد، نشان می دهد که فرایندی که به آن جهانی سازی می گویند، «متزلزل، دارای ویژگی بی ثباتی مالی مزمن و شکاف اقتصادی گسترده خواهد بود... مناطق، کشورها و گروه‌هایی که احساس می کنند جا مانده‌اند با رکود اقتصادی رو به وخامت، بی ثباتی سیاسی و بیگانگی فرهنگی روبه‌رو خواهند شد و افراط‌گرایی سیاسی، قومی، ایدئولوژیک و مذهبی به همراه خشونت که اغلب ملازمش است، تقویت خواهد شد» [۱۵]. برآوردهای نظامی همین را می گویند. اگر به مطالعات دوره‌ی کلیتون از فرماندهی فضا [۱۶] نگاهی بیندازید، می بینید که می گویند به سوی نیاز به نظامی کردن فضا در حرکت ایم چون - باز هم همان - فرایندهای اقتصادی سراسر جهان، جهانی سازی، شکاف هرچه حادث‌تری بین داراها و ندارها پدید آورده است و

ندارها حتماً ممکن است بتوانند سلاح‌های هسته‌یی و یک چنین ابزاری به دست بیاورند و ما برای حفاظت خود از تأثیرات پیش‌بینی پذیر اقدامات بین‌المللی خودمان به سلاح‌های نو نیاز داریم. در نتیجه باز هم با آگاهی از پی‌آمدهای آینده، اقداماتی می‌شود و سپس برای فرونشاندن آن پی‌آمدها، ابزار هر چه خشن‌تر و سبعانه‌تری ساخته می‌شود. اما اگر عملاً قرار باشد جلوی تروریسم را بگیرند، اقداماتی را که باعث ویرانی جوامع می‌شود، انجام نمی‌دهند.

اشقر: می‌خواهم بگویم که پادزهر تروریسم مشخصاً جنگ معروف علیه تروریسم نیست، بلکه عدالت است: عدالت سیاسی، حکم‌رانی قانون، عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی. این تنها پادزهر واقعی تروریسم است.

چامسکی: و پایان بخشیدن به سرکوب (اشقر: البته). تروریست‌های اسلامی حرفشان این است که شما به ما حمله می‌کنید، خُب ما هم از خودمان دفاع می‌کنیم.

شالوم: بعضی از شکایت‌های القاعده آشکارا از تهاجم‌ها است. اما فهرست شکایت‌های آن‌ها به‌عنوان موردی از حمله به اسلام مثلاً تیمور شرقی را هم در بر می‌گیرد. قاعدتاً تو با آن موافق نیستی.

چامسکی: قرار نیست با آنچه می‌پندارند حقشان است موافق بود. آن‌ها از اشغال تیمور شرقی توسط اندونزی دفاع کردند چون دولتی اسلامی دولت انیمیسٹ^۱ مسیحی را اشغال می‌کرد. حرف من به این معنی نیست که باید با آن موافق بود. این هجومی علنی است.

اشقر: این مسأله هیچ‌وقت برای القاعده یا بن‌لادن دغدغی اصلی نبوده؛ واقعاً برای آن‌ها مسأله‌یی جنبی است. **چامسکی:** نکته این است که آن‌ها دیدگاه دارند. می‌شود برای درک این دیدگاه تلاش کرد. در واقع پنتاگون آن‌ها را می‌فهمد وقتی پل و لفتوویتز^۲ زمانی که معاون وزیر دفاع بود، اعلام کرد که ایالات متحد می‌کوشد پادگان‌های نظامیش را از عربستان سعودی به بیرون منتقل کند - این یکی از دلایل حمله به عراق بود. او رُک و راست گفت: این کار تبلیغات القاعده را کمی تضعیف می‌کند. ما سرزمین مقدس اسلامی را اشغال کرده‌ایم [۱۷].

اشقر: چون مقامات امریکایی می‌دانستند که ریشه‌ی برگشتن بن‌لادن از امریکا، استقرار نیروهای امریکایی در پادشاهی سعودی است و خیلی خوب به همه‌ی خطرهای آن واقف بودند حتی اگر از منظر نظامی بی‌معنی باشد: می‌شد آن نیروها را در کویت مستقر کرد. چند نفر بودند - ۵۰۰۰ نفر؟ چیزی نبود، می‌شد آن‌ها را در هر کجای دیگر منطقه، در جاهای امن‌تر مستقر کرد، اما به دلایل مشخص، - اگر بخواهم از تعابیر علم استراتژی جهانی استفاده کنم، باید بگویم - مثل اهمیت این مخزن عظیم نفت برای امریکا می‌خواستند این نیروها را در پادشاهی سعودی نگه دارند. حتی به تعبیری حاضر بودند هزینه‌هایش را هم بپردازند. کسی در دهه‌ی ۱۹۹۰ به این واقعیت اشاره‌یی نکرد. مقامات امریکایی دست به کارهایی زدند که می‌دانستند تخم تروریسم را می‌کارد اما باین حال آن کارها را کردند چون از ملاحظات دیگری پیروی می‌کردند که برایشان از زندگی شهروندان غیرنظامی خیلی مهم‌تر بود.

۱. Animist باور به جدایی روح از ماده. م.

نظریه‌های توطئه‌ی یازده سپتامبر

شالوم: حال این سؤال پیش می‌آید: برآوردتان از این ادعاها که حادثه‌ی یازده سپتامبر را کابینه‌ی بوش یا موساد یا غیره طرح‌ریزی کردند چیست؟

چامسکی: حرف مفت است. زیاد درباره‌اش نخوانده‌ام چون اصلاً فکر نمی‌کنم این نوشته‌ها ارزش نگاه کردن داشته باشند. اما محض کنجکاوی به بخش‌هایی از این حرف‌ها نگاهی انداخته‌ام و به نظرم کسانی که چنین ادعاهایی می‌کنند، ماهیت حادثه را نمی‌شناسند. از این‌ها گذشته چرا دانشمندان دست به آزمایش می‌زنند؟ چرا از آنچه در بیرون روی می‌دهد فقط نوار ویدیویی نمی‌گیرند؟ مطالعه‌ی آنچه در جهان پدیدارها رخ می‌دهد بسیار پیچیده است. از مطالعه‌ی آن‌ها نتیجه‌ی قطعی به دست نمی‌آید؛ به انواع سردرگمی‌ها دچار می‌شویم و اتفاقات غریبی می‌افتد که فهم نمی‌شوند و غیره. پس باید به آزمایش‌های کنترل‌شده دست زد. اما حتا در آزمایش‌های به‌دقت کنترل‌شده، همه نوع ناهنجاری وجود دارد - اتفاقات توضیح‌ناپذیر، تناقض‌های آشکار و از این دست. اگر ستون‌نامه‌های نشریه‌ی تخصصی مثل *ساینس*^۱ را بخوانید، نامه‌ها بیشتر از کسانی است که به این نکته‌ها در مورد آزمایش‌های به‌دقت کنترل‌شده اشاره می‌کنند و از این پیش‌آمد یا آن اشتباه که توجهی بهشان نشده صحبت می‌کنند. وقتی می‌کوشیم برای پدیده‌های دنیای واقعی همین کار را بکنیم و این معیارها را بر آن‌ها منطبق کنیم، خُب با انواع و اقسام غرایب مواجه می‌شویم. با آن نوع سندی که در این حادثه مورد استفاده قرار گرفت می‌شد اثبات کرد که دیروز روی کاخ سفید بمب انداختند.

علاوه بر آن روش ارایه‌ی سند هم هست. آدم‌هایی که چیزی از مهندسی عمران نمی‌دانند مگر با جست‌وجوهای گه‌گاهی در اینترنت، درباره‌ی این اتفاق رساله می‌خوانند: یک ساختمان چه‌طور می‌تواند مناسب این کار، آن کار یا کار دیگری در نظر گرفته بشود؟ این‌ها موضوع‌های پیش‌پا افتاده‌ی نیستند. نمی‌شود با جست‌وجو در اینترنت گفت «من یک مهندس عمران ماهرم». کسانی که این ادعاها را می‌کنند، از درک ماهیت حادثه ناتوان‌اند.

نکته‌ی دوم این است که این باور که دولت بوش مسوولیت چنین چیزی را خواهد پذیرفت، کمابیش فراتر از درک است. اول آنکه خیلی نامعلوم بود که چه اتفاقی خواهد افتاد - نمی‌شد نتیجه را پیش‌بینی کرد. توجه کنید که وقتی یکی از هواپیماها در پنسیلوانیا توقف کرد چه اتفاق افتاد: می‌توانید تصور کنید که برای همه‌شان چنین اتفاقی می‌افتاد؟ هر چیزی

می توانست رخ دهد. پس عملیات خیلی نامعلومی اجرا می شود. خیلی ها درگیر برنامه ریزی خواهند شد. درز کردن اطلاعات تقریباً قطعی است. (اشقر: البته) اصلاً اگر لو می رفتند، همه شان جلوی جوخه های اعدام بدون محاکمه ردیف می شدند و این به معنی پایان حزب جمهوری خواه برای همیشه بود؛ تا به چه چیزی برسند؟ خُب بحث «چه کسی چه چیزی به دست می آورد» وجود دارد که بی معنی است. هر نظام قدرتی در سراسر جهان از یازده سپتامبر دست آوردی داشته است. می شد اثبات کرد که چین این فرصت را پیدا کرد تا اوغورها را در غرب کشورش قلع و قمع کند. من در اولین مصاحبه ی بعد از یازده سپتامبر که دو ساعت بعد از واقعه انجام دادم، یکی از اولین حرف هایی که زدم این بود که نظام های قدرت در سراسر جهان از این فرصت برای افزایش خشونت و سرکوب سود خواهند جست. و این در همه جا رخ داد - روس ها در چین، اسرائیل در کرانه ی باختری، اندونزی در آسه، چین در غرب چین؛ نیمی از دولت های جهان علیه عملیات تروریستی دست به اقدامات امنیتی زدند تا جمعیت خود را بهتر کنترل کنند. در بحث «چه کسی چه چیزی به دست آورد» می شود گفت که هر سیستم قدرتی، چیزی به دست آورد.

اما نکته ی آخر و به نظرم مهم ترین نکته این است که این ادعاها درباره ی یازده سپتامبر، انحراف از موضوع اند. حتا اگر درست بود که کابینه ی بوش، حمله ها را برنامه ریزی و تدارک دیده، در مقایسه با جنایاتی که علیه مردم امریکا و جهان مرتکب شده، چندان اهمیتی ندارد. تحریک تروریست ها به اعمال تروریستی، تهدیدی بسیار جدی تر برای مردم امریکاست در مقایسه با ویران کردن مرکز تجارت جهانی. آن ها خطر جنگ هسته یی را به میزان قابل توجهی افزایش داده اند. این خیلی مهم است. خیلی حرفی ازش زده نشده مگر به زبان تخصصی اما مسأله خیلی جدی است و می تواند نسبت به ویرانی مرکز تجارت جهانی به نتایج تراژیک اسف بارتری بیانجامد. تمرکز بر این سناریوی خیلی بعید و نامعقول، برگرداندن توجه مردم از جنایات واقعی و تهدیدهای واقعی است و به نظر من به همین دلیل است که دولت یا مفسران به ندرت این نظریه را نقد می کنند. فکر می کنم کابینه از آن استقبال کرد. اگر بکشید چیزی از این واقعیت بگویید که ایالات متحد، عراق را اشغال کرد تا نفتش را به دست بیاورد یا هر چیز جدی دیگر، رگبار توهین و ناسزا و دروغ است که فوری باریدن می گیرد. واقعیت چشم گیر درباره ی نظریه های توطئه ی یازده سپتامبر این است که نقد خیلی کمی از آن ها وجود دارد. ممکن است جوک یا چنین چیزهایی درباره شان ساخته شده باشد اما نقد جدی کم است و به گمان من دلیلش این است که به عنوان انحراف از موضوع از آن استقبال کردند.

تازگی سندی پیدا کرده ام که مربوط به همین موارد است. این سند، پیشنهادهایی درباره ی طبقه بندی نوشته ها برای پنتاگون به دست می دهد - یکی از این پیشنهادها این است که مقامات وزارت دفاع گاه گاهی اطلاعات قتل کشندی را برای زنده نگه داشتن صنعت قتل جان اف. کندی عرضه کنند و تمرکزشان کوشش برای سر درآوردن از توطئه های قتل او باشد و مادام که این تلاش عبث را بکنند با سؤال های جدی مواجه نخواهند شد [۱۸]. به نظرم این مسأله اینجا هم اعتبار دارد.

اشقر: بعضی ها هم می گویند: شما می گوید که این «نظریه ی توطئه» است و مفت هم نمی ارزد، اما نسخه ی دولت هم نظریه ی توطئه است - توطئه ی سازمان القاعده و نوزده هواپیمارُبا. این یعنی اینکه اصولی کاملاً وهمی را هم عیار اصولی بدانیم که تحقیق بسیاری از کشورها و آژانس ها بر آن ها استوار است. احمقانه است.

اما از طرف دیگر فرضیه ی ضعیفی وجود دارد که می گوید گرچه کابینه ی بوش یازده سپتامبر را برنامه ریزی نکرده و

برای جلوگیری از آن جدیت به خرج نداده، سرِنخ‌هایی داشته که نخواستہ است بهشان توجهی کند.

چامسکی: مورد خیلی قوی ترش را هم داریم. سرِنخ‌های بیشتری از عملیات تروریستی دیگر داشتند مثلاً همان‌طور که قبلاً گفتم منابع موثقی از احتمال قوی حمله‌ی تروریستی هسته‌یی گزارش داده‌بودند. جدی است. کاری کردند؟ فقط احتمال آن را افزایش دادند.

اشقر: دقیقاً. این شیوه‌ی بیان مطالب به نظرم درست است.

چامسکی: این نظریه‌ی توطئه نیست. اولویت‌بندی است.

اشقر: دو مورد خیلی روشن وجود دارد که اثبات می‌کند حمله‌ها به منافع ایالات متحد به روشی تعیین‌کننده به سود طرح‌های امپریالیستی امریکارخ داد: حمله‌ی عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ که به شکل‌گیری دوباره‌ی نظم جهانی پس از جنگ سرد انجامید و یازده سپتامبر که به کاربرد مجموعه‌ی کاملی از سیاست‌ها در جهت بیشترکردن کنترل ایالات متحد بر نواحی تولید نفت خاورمیانه و دیگر نقاط راهبردی انجامید. حمله به مرکز تجارت جهانی، در مورد دوم خیلی سرنوشت‌ساز بود. سیاست‌گذاران امریکا، خواه آگاهانه، ناآگاهانه، یا نیمه‌آگاهانه محتاج رویداد خاصی بودند و واقعاً کار جدی‌یی برای جلوگیری از آن نکردند. تفسیرهایی وجود دارند که به نظر من آن‌قدر مشروعیت دارند که در ذهن مردم بمانند و نسبت به نظریه‌ی توطئه‌یی که مدعی است کابینه‌ی بوش یازدهم سپتامبر را ترتیب داده، مشروعیت بیشتری دارند.

چامسکی: شک دارم. فکر نمی‌کنم که برنامه‌ریزان به این باهوشی باشند. در مواردی که شاهد بوده‌ام اغلب نمی‌دانند چه چیزی دارد رخ می‌دهد. وقتی به جزئیات کار برنامه‌ریزان نگاه می‌کنید، می‌فهمید که نمی‌دانند در دنیا چه می‌گذرد. این نظر که می‌توانند برنامه‌های دقیق...

اشقر:... من این را نگفتم. تفاوت خیلی زیادی وجود دارد بین برنامه‌ریزی دقیق و آگاه بودن از این واقعیت که انجام ندهید.

چامسکی:... آن‌کاری را که می‌توانید انجام دهید.

اشقر: دقیقاً. از اتفاق افتادن حادثه پیش‌گیری نمی‌کنید چون اتفاق افتادنش عملاً در خدمت منافع شماست. این اصلاً برنامه‌ریزی دقیق نیست.

چامسکی: به یاد خاطره‌یی افتادم: من یک بار در یکی از کمیته‌های سنا؛ کمیته‌ی روابط خارجی به سرپرستی ج. ویلیام فولبرایت^۱ حاضر بودم. فولبرایت، سناتور به‌شدت محافظه‌کار، خیلی از جنگ ویتنام عصبی بود و می‌پنداشت که ایالات متحد باید از آن کشور بیرون بیاید و استماعیات کمیته‌ی روابط خارجیش را به نوعی همایش دانشگاهی درباره‌ی جنگ تبدیل کرد. من برای سخنرانی دعوت شده‌بودم. آرتور شلزینگر جونیور^۲ هم بود که اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ در کاخ سفید کار می‌کرد. هر دو آنجا بودیم. حدود سال ۱۹۷۰ بود. من بیشتر راجع به دولت‌کندی صحبت کردم چون به نظرم مجرم اصلی بود. او با من مخالفت کرد اما بعد در یک نکته با من هم‌رأی شد و همچنین چیزی گفت: «می‌دانی، مشکل تحلیل تو این است که حماقت برنامه‌ریزها را دست‌کم گرفته‌ای». دلم می‌خواست به او جواب بدهم: «تو هم یکیشان». اما به نظر من این

1- J. William Fulbright

2- Arthur Schlesinger Junior

حرف غلط نیست. بیشترشان نمی‌دانند چه می‌کنند. وقتی اسناد و مدارک داخلی را می‌خوانیم، نادان بودن آنها باورنکردنی است. (اشقر: البته) من فقط نمی‌خواهم توانایی برنامه‌ریزی‌های پیچیده به آنها نسبت داده شود.

اشقر: موافق‌ام. درست است. برنامه‌ریزی‌های پیچیده که جای خود دارد، رفتار به گونه‌ی است که به رویدادی که دارد شکل می‌گیرد اجازه‌ی رخ دادن می‌دهد. جلوگیری نکردن از آن، برنامه‌ریزی کردن برای آن نیست.

چامسکی: ریسک‌های واقعاً بزرگی می‌کنند. جلوگیری نکردن از یازده سپتامبر می‌توانست به معنی ویرانی کاخ سفید باشد. خیلی به این مرحله نزدیک بود.

اشقر: خُب البته فکر نمی‌کنم چیزی از جزئیات آنچه داشت رخ می‌داد، می‌دانستند.

چامسکی: اما اگر فکر می‌کردند که اتفاق می‌افتد باید می‌کوشیدند جلوی آن را بگیرند چون که پی‌آمدها خیلی پیش‌بینی‌ناپذیر خواهند بود.

اشقر: اما بگذار به یک تناقض اشاره کنم: چند بار گفتم که آنها جنگ جدی با تروریسم ندارند و حالا می‌گویی که اگر سرنخی داشتند و کاری نکردند، ریسک بزرگی کرده‌اند. اما عملاً ریسک بزرگی کردند به این معنی که طبق گفته‌ی تو با جدیت با تروریسم ننجنگیدند، چون نقشه‌ی دستیابی به سلاح هسته‌ی یا یک بمب پرتوزا یا یک توطئه‌ی زیستی می‌توانست به مراتب از یازده سپتامبر خطرناک‌تر باشد.

چامسکی: به تفاوت در هدف‌ها توجه کن. برای حمایت از شهروندان تلاش جدی نکردند اما برای حمایت از نظام قدرت چرا. (اشقر: قطعاً). خُب این تفاوت، حیاتی است. حمله‌ی یازده سپتامبر می‌توانست به نظام قدرت حمله ببرد. (اشقر: حتماً) و به یک معنا همین هم شد: پنتاگون و مرکز تجارت جهانی. فکر نمی‌کنم می‌خواستند چنین اتفاقی بیفتد. این حمله به مرکز جهان بود.

اشقر: نکته این است که آنها قطعاً از جزئیات آنچه تدارک دیده می‌شد آگاه نبودند. البته تمام اقدامات ممکن را برای محافظت از آنچه به گفته‌ی تو «نظام قدرت» است، انجام دادند اما همان‌طور که خودت گفتی، اساساً اهمیت خیلی کمی به مردم می‌دادند.

چامسکی: اگر مدرکی داشتند که بمبی پرتوزا^۱ دارد قاچاقی وارد ایالات متحد می‌شود فکر نمی‌کنم اجازه‌ی ورود می‌دادند. معنی احتیاط به خرج ندادن در مورد بمب خیلی فراگیرتر و جهانی‌تر است. آنها سیاست جهانی‌یی به اجرا نگذاشتند که از رشد تروریسم تا این حد، جلوگیری کند. خُب این چیز کمی نیست. اما متقاعد شده‌ام که اگر می‌دانستند هواپیماها به مراکز عمده حمله خواهند کرد یا بمب پرتوزایی قاچاقی وارد نیویورک شده، جلوی آن را می‌گرفتند. این خیلی خطرناک است.

اشقر: بله، اما ملاحظات زیادی از این تز دفاع می‌کنند که می‌خواستند عملیات تروریستی انجام شود تا بهانه‌ی داشته باشند و از آن سود بجویند: می‌توان فهرست کاملی از منافع یازده سپتامبر برای دولت بوش نوشت. منافع هنگفت. این دولت قبل از آن به خاطر راه بوش به سوی ریاست جمهوری نوعی نامشروعیت داشت و سپس ناگهان بعد از یازده

۱. dirty bomb، بمب‌های هسته‌ی پرتوزا با مواد منفجره‌ی هسته‌ی و آسیب‌های ژنتیک حاد. م.

سپتامبر توافق آرای گسترده‌ی ملی و بین‌المللی در پشتیبانی از آن به دست آمد و ناگهان سیاست‌هایی به کار گرفته شد که قبل از یازده سپتامبر ناممکن بود مثل تثبیت حضور نظامی در قلب شوروی سابق، آسیای مرکزی، بهانه‌ی جنگ افغانستان، اشغال عراق و غیره. از طرف دیگر کسانی را در نظر بگیر که در کابینه حضور دارند و جزو بیست و پنج مؤسس پروژه‌ی سده‌ی جدید امریکا^۱ هستند که بعد از یازده سپتامبر، دستور کارشان اجرایی شد - کسانی مثل دیک چنی^۲، داندل رامسفلد^۳، پل ولفوویتز، زلمی خلیل‌زاد و اعضای کم‌اهمیت‌تر دولت فعلی بوش که باید برادر جرج بوش، جب بوش^۴ را به آن‌ها افزود.

چامسکی: سیاست‌هایی که دنبال می‌کنند خیلی با سیاست‌های کلینتون فرق ندارد.

اشقر: تفاوت در یازده سپتامبر است. در نوشته‌های مربوط به پروژه‌ی سده‌ی جدید امریکا به این ایده که محتاج چیزی شبیه به پرل هاربر جدید هستند تا سیاست‌هایی را پی بگیرند که برای این پروژه لازم اند خیلی ارجاع شده است [۱۹].

1- PNAC
2- Dick Cheney
3- D. Rumsfeld
4- Jeb Bush

حمله‌ی صدام حسین به کویت

شالوم: جلیبر، تو پرونده‌ی حمله‌ی عراق به کویت در ۱۹۹۰ را مطالعه کرده‌ای. به نظر تو نقش ایالات متحد در آن حمله چه بود؟

اشقر: ایالات متحد هیچ کار جدی‌یی برای جلوگیری از حمله‌ی صدام حسین به کویت در ۱۹۹۰ نکرد. زمینه‌های مهمی برای این باور وجود دارد که ایالات متحد عملاً می‌خواست صدام به کویت حمله کند اما نمی‌شود آن را اثبات کرد. چون بحث انگیزه‌های درونی می‌شود، مگر آنکه بوش پدر در خاطراتش بنویسد که می‌خواست این اتفاق بیفتد. برای من واضح است که به سود سیاست امپریالیستی ایالات متحد بود که آن موقع صدام به کویت حمله کند. این فرصت با آورده‌یی برای کابینه‌ی بوش اول بود همان‌طور که یازده سپتامبر برای بوش پسر یک جور برکت بود. به این ترتیب می‌توان از این واقعیت به این نتیجه رسید که جدیتی برای جلوگیری از آن نداشتند گرچه می‌دانستند اتفاقی رخ می‌دهد - یا این بدگمانی که عملاً می‌خواستند چنین چیزی پیش بیاید.

چامسکی: من شک دارم. باید به این مسایل واقعاً با دقت نگاه کرد. من خودم مطالعات نسبتاً عمیقی در این زمینه کرده‌ام. اسنادی هست. عملاً زمان مناسبی را صرف صحبت کردن با آپریل گلسپی^۱، سفیر آمریکا در عراق از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۰ کردم. او بعد از حمله به کویت نوعی ناراحتی از دولت آمریکا داشت؛ آن‌ها هم او را به جایی فرستادند. من هم پیش او رفتم و مدتی در سن دیه‌گو^۲ با او گفتم و گو کردم. بعد سندها را خواندم. نظر من این است - این فقط یک حدس است - که واقعاً نمی‌دانستند. برای مثال ایالات متحد عملاً تا روز حمله به صدام کمک می‌کرد و بریتانیا هم همین‌طور؛ فکر می‌کنم صدام را دوست خود می‌دانستند. دو ماه قبل از حمله یادتان می‌آید که کابینه‌ی بوش هیأتی از سناتورها به آنجا فرستاد. رونوشتش مضحک است [۲۰]. این سناتورها عملاً ستایش و عشقشان را به صدام ابراز کردند و خواستار کمک‌های بیشتری به او شدند که بوش کمک بیشتر خزانه‌داری به صدام را رد کرد. و همین‌طور بود تا حدود روز حمله به کویت. درست است که گلسپی به صدام حسین - این جور بگویم - دستوراتی داد که مبهم بودند و اشاره می‌کردند که اگر او از مرزها بگذرد ایالات متحد اعتراضی ندارد که به معنی گرفتن میدان‌های نفتی رُمیله‌ی کویت و شاید دسترسی به دریا یا چنین چیزی بود یا

1- April Glaspie

2- San Diego

افزایش قیمت نفت. ایالات متحد به افزایش قیمت نفت اعتراض نداشت و حدس من این است که صدام قضیه را بد فهمید. دیکتاتور بود. دیکتاتورها در مقام داوری در موضع خیلی بدی قرار دارند: هیچ کس با آنها صحبت نمی کند، هیچ کس هیچ چیز به آنها نمی گوید و فکر می کنند همه چیز می دانند. برداشت او از دیدگاه یا دستورات کاخ سفید این بود که پیش خود گفت باشد پس اگر به کویت حمله کنم، کاری به کارم ندارند. در واقع همین که عراق دید که آن واکنش عظیم به وجود آمده، چندروزه پیشنهاد بیرون آمدن از کویت را داد. از ۸ یا ۹ اوت ۱۹۹۰ مذاکرات و طرح هایی وجود داشت که ادامه یافتند. همه ی اینها در عرض چند روز و از زمانی آغاز شد که عراقی ها با این واکنش ها روبه رو شدند. و من فکر می کنم می شود مستدل تر گفت که ایالات متحد می خواست آنها دست ننگه دارند. حتا سند و مدرکش هم وجود دارد.

اشقر: بله اما آنچه نوآم تو می گویی با آنچه من می گویم تناقضی ندارد چون اگر دولت امریکا واقعاً می خواست صدام کارش را بکند - و تکرار می کنم نمی شود اثباتش کرد - البته که می توانست خیلی طبیعی تا لحظه ی آخر به سود او رفتار کند. هیچ به او نگفتند که چه قدر نگران اند. منظور من این است. (**چامسکی:** ممکن است) برای یک لحظه به این فکر کردی که اگر ایالات متحد می خواست واقعاً جلوی این دوست را بگیرد چه می کرد؟ (**چامسکی:** می توانست جلوگیری را بگیرد) می توانست خیلی راحت به او بگوید اگر به کویت حمله کنی، ما آن را جنگ علیه خودمان قلمداد می کنیم. همین و بس. بعد حتا دیکتاتور دیوانه یی مثل صدام دوباره به این عملش فکر می کرد.

چامسکی: همان طور که گفتم، من که فکر می کنم صدام از واکنش ایالات متحد تعجب کرده باشد. اما این سؤالی را پیش می کشد که تا ما به اسناد داخلی دسترسی نداشته باشیم بی پاسخ می ماند و حتا شاید آن موقع هم که دسترسی حاصل شود بی پاسخ بماند. زمینه هایی برای این باور وجود دارد که سوء تفاهمی مضاعف وجود داشته. گلسپی به نظرم خیلی در توصیف آن صادق بود تا آنجا که می توانم بگویم او اشاره کرد که عملاً می خواستند به صدام بگویند دقیقاً چه چیزی مجاز است: تو می توانی از مرزها عبور کنی، قیمت نفت را بالا ببری اما کار بیشتری نمی توانی بکنی. و تفسیر صدام این بود که می شود حمله کرد.

اشقر: خُب اما دولت امریکا دقیقاً می دانست صدام کیست، آن قدر دیوانه که به ایران حمله کرد.

چامسکی: اما آن ماجرا ده سال قبل بود و او از آن موقع ضعیف تر شده بود. حالا دوست امریکا بود. نمی دانم. تا مدارک بهتری به دست نیاید سؤال بی پاسخ می ماند. آنچه می دانیم - و مدرکش را داریم - این است که درست بعد از حمله مثلاً کالین پاول^۱ (رییس بعدی مشاوران نظامی رییس جمهور) در جلسه های داخلی آن طور که می گویند توصیف کرده که بدترین نتیجه این خواهد بود که صدام از کویت برود و دولتی دست نشانده به جای خود بگذارد. می شود از این جلوگیری کرد. به این خاطر نمی توانیم هیچ مذاکره یا هیچ توافقی را بپذیریم.

شالوم: طارق عزیز، وزیر امور خارجه ی عراق، گفته که برنامه ی رهبری عراق فقط تغییر مرزها بوده اما صدام در لحظه ی آخر تصمیم به حمله گرفته است [۲۱].

چامسکی: شاید. این با منظور من از رفتار دیکتاتوری دیوانه بیشتر می خواند. من می گویم که این آدم ها تنها عمل می کنند. می دانیم که اشتباه های دیکتاتورها شگفتی آور است. به استالین و حمله ی آلمان به اتحاد شوروری نگاه کنید. او

مدارک مستندی از همه جا داشت که هیتلر می خواهد حمله کند اما فقط به غریزه‌ی خود اطمینان کرد و بس و کاری نکرد. **اشقر:** من گرایش به این دارم که فکر کنم حتماً اگر ارتش عراق در آن تغییر کذایی مرزها متوقف می ماند، باز امریکا دخالت می کرد [۲۲]. (**چامسکی:** این طور فکر می کنی؟) این طور فکر می کنم چون در تاریخ جهان عملاً لحظه‌ی حساس برای دوره‌ی پس از جنگ سرد بود. جنگ خلیج فارس حادثه‌ی حیاتی قاطعی برای ایالات متحد بود تا سندروم ویتنام را - به گفته‌ی آن موقع بوش پدر - به خاک بسپارد و توانایی تسلیحاتی انباشته شده‌اش در زمان ریگان را به رخ بکشد و نشان دهد که گرچه شوروی فروپاشیده اما جهان هنوز نیاز مبرمی به امریکا دارد به ویژه آن موقع که شرکا، اروپای غربی و ژاپن، که بیشتر از امریکا محتاج نفت خاورمیانه اند، دلواپس بودند و نمی توانستند خودشان از پس جاه طلبی صدام و ارتش او بریابند. آن‌ها برای این کار به ایالات متحد نیاز داشتند؛ تنها کشور غربی توانا به انجام این کار. به علاوه این فرصتی استثنایی برای امریکا بود که چیزی را که از سال ۱۹۶۲ - سال خروج نیروهای امریکایی از عربستان - می خواست تغییر دهد، تغییر دهد. آن موقع آن‌ها مجبور شدند زیر فشار ملی گرایی عرب از آنجا خارج شوند و از آن به بعد ایالات متحد می خواست حضور نظامی در آنجا داشته باشد و در آن بخش از جهان حضور مستقیم نظامیش را تثبیت کند.

با جمع بندی همه‌ی این‌ها متوجه می شویم که چرا باید بهانه‌ی مناسب پیدا می کردند. اگر صدام آن موقع نبود، می آفریدندش. آن‌ها به بهانه‌هایی مثل همان‌هایی که ایجادشان کردند، نیاز داشتند تا طر حشان را پیاده کنند. من با حماقت و تمام این حرف‌ها در مورد صدام موافق ام اما باید به خاطر داشته باشیم که ایالات متحد بعد از پایان جنگ سرد، با کسانی مواجه بود که می گفتند باید کاهش قابل ملاحظه‌ی در هزینه‌های نظامی رخ دهد، همان صرفه جویی دفاعی معروف زمان صلح. اگر واقعاً وارد دوره‌ی نو می شدیم که رقابت اقتصادی جایگزین جنگ می شد، یکی از مزیت‌های عمده‌ی ایالات متحد در سیستم جهانی - که توانمندی نظامیش است - بیشتر ارزشش را از دست می داد.

چامسکی: کابینه‌ی بوش پدر کم و بیش از محافظه کاران سنتی تشکیل شده بود. (**اشقر:** درست است). آن‌ها هیچ هدف اجتماعی‌یی از ایجاد منازعه‌ی بین المللی عمده نداشتند. در واقع یک جورهایی از آن می ترسیدند. نشان دادن اینکه می خواستند عراق مرزها را تغییر بدهد، خیلی سخت نیست. چون همین را هم می گفتند. گلسپی در گفت گوهایش با صدام به کرات گفت که اگر مرزها را تغییر بدهید ککمان هم نمی گزد. و اگر فقط چنین چیزی رخ می داد، هرگز نمی توانستند عربستان را ترغیب کنند. که به نیروهای امریکایی اجازه‌ی حضور در خاک کشورش را بدهد. حکمرانان سعودی را موافق خود کردند چون متقاعدشان کردند که عراق مرزها را گرفته و دارد به عربستان هم حمله می کند. اگر عراق نزدیک مرزش به کویت متوقف می شد، دیگر نمی توانستند چنین بکنند. نمی توانم این را اثبات کنم اما حدسم این است که مقامات امریکایی غافلگیر شدند.

شالوم: در رونوشت مصاحبه‌ی گلسپی با صدام، گلسپی می گوید: «ما درباره‌ی تناقضات عرب - عرب نظری نداریم. مثلاً عدم توافق شما با کویت در مسأله‌ی مرزی» اما این را هم می گوید که منازعه باید صلح آمیز باشد. (**چامسکی:** درست است) و صدام پاسخ می دهد که امیدوار است اما اگر نتواند راه حلی بیابد «عراق مرگ را نخواهد پذیرفت» و گلسپی می گوید «توی این فکر بودم که سفرم را به خاطر مشکلاتی که پیش آمده به تعویق بیندازم، اما حالا روز دوشنبه پرواز خواهم کرد» و عراق را ترک می کند و می رود [۲۳].

چامسکی: این یعنی می توانی مرزها را تغییر بدهی. و من فکر می کنم صدام آن را به این معنی گرفت که می توانی به کویت حمله کنی. ایالات متحد گفت اگر مرز را تغییر بدهی ما کاری به کارت نداریم.

اشقر: بعد از پایان جنگ با ایران، صدام موضع تهاجمی رو به رشدی نسبت به همسایگان عربش اتخاذ کرد (**چامسکی:** به خصوص برای افزایش قیمت نفت) و عربستان سعودی خیلی نگران بود. برخلاف تو من معتقدم حاکمان سعودی از دخالت ایالات متحد قطعاً استقبال می کردند حتا اگر ارتش عراق در محدوده‌ی خاصی در قلمرو کشور کویت متوقف می شد. چون می دانستند صدام می خواهد به منابع درآمدی بیشتری دست درازی کند تا ارتش عظیم و پرافتخاری را که در جنگ با ایران ساخته استمرار ببخشد. او بعد از آن جنگ با دو مسأله روبه‌رو بود: یکی رکود عظیم کل دستگاہی که برای مقاصد جنگی ساخته شده بود و تمرکز بر بازسازی و دل‌مشغولی‌های مردم و دیگری ابقای ارتشش و به دنبال منابع درآمدی بیشتری برای آن گشتن. او با تهدید، همسایگان ثروتمندش را به سکوت وامی داشت چون که به آن‌ها قرض داشت.

چامسکی: نکته این است که راه مستقیمی برای این کار وجود داشت و ایالات متحد با آن مخالف نبود: افزایش قیمت نفت و واداشتن کشورهای عرب به بخشودن وام‌هایشان. استدلال این بود که ببینید ما برای دفاع از شما با ایران جنگیدیم و شما به ما پول پرداخت کردید پس وامتان را فراموش کنید. باید قیمت نفت را بالا ببرید. در واقع صدام دولت کویت را به این متهم کرد که قیمت نفت را برای خفه کردن عراق پایین نگه داشته است.

اشقر: اما واشنگتن این را نمی خواست و با آن همراه نبود.

چامسکی: درست نیست. به او گفتند برایشان مهم نیست. در واقع فکر نمی کنم ایالات متحد برایش مهم بوده باشد. امریکا الزاماً نمی خواهد قیمت نفت پایین باشد. می خواهد در یک محدوده‌ی باشد. قیمت که خیلی پایین باشد برای امریکا خیلی خوب نیست.

اشقر: نه خیلی پایین، نه خیلی بالا، می خواهند در حدی باشد که بهش حد بهینه می گویند. این معروف است. اما به نظر من در آن مقطع نمی خواستند که صدام حسین سطح بازار نفت را دیکته کند.

چامسکی: خُب در گفت و گو با گلسپی اشاره‌ی به مخالفت امریکا با مشت نشان دادن صدام برای افزایش قیمت نفت نشده - که کاملاً برای امریکا و تمام شرکت‌های منفعت طلب قابل تحمل است.

شالوم: گلسپی حتا می گوید امریکایی‌های زیادی هستند (مثل رییس جمهور) که می خواهند بالا رفتن قیمت نفت را ببینند چون از ایالت‌های تولیدکننده‌ی نفت می آیند [۲۴].

چامسکی: این درست چیزی است که او از طرف وزارت امور خارجه‌ی امریکا می گوید و می گوید که برایمان مهم نیست - که احتمالاً درست است: ککشان هم نمی گزید. وقتی قیمت‌ها بالا برود، سود شرکت‌های انرژی بالا می رود. ایالات متحد و بریتانیا که نفت گران قیمت دارند، می توانند نفتشان را از دریای شمال و آلاسکا به بازار بریزند و پولی که به صندوق عربستان سعودی می ریزد تا حد زیادی به روش‌هایی به خود ایالات متحد برمی گردد؛ اوراق قرضه‌ی خزانه‌داری، قراردادهای ساختمانی بکتل^۱ و غیره.

اشقر: بله، بله اما واشنگتن نمی توانست خوشحال بوده باشد که صدام - از راه حق السکوت نظامی - دولت های عربی دیگر را به توافق بر سر افزایش بهای نفت و بخشودن بدهی ها و پذیرش تقویت قدرت نظامی خود بکشاند. این واقعیت را که برای اسرائیل، عراق پس از جنگ با ایران یک دغدغه ی اساسی بود، باید به این افزود: مادام که دو کشور یکدیگر را ویران می کردند، همه خوشحال بودند - اسرائیل خوشحال بود، ایالات متحد خوشحال بود. و مثلاً وزیر امور خارجه ی پیشین، هنری کیسینجر^۱ و قیحانه گفت: منفعت ما این است که آن ها به ویران کردن یکدیگر تا طولانی ترین زمان ممکن ادامه دهند. اما بعد از جنگ، اسرائیل و ایالات متحد دلیل واقعی داشتند که نگران قدرت نظامی عظیم صدام باشند. مسلماً آن ها از تهدید نظامی عراق به عنوان وسیله ی تبلیغاتی برای توجیه جنگ سود جستند. این جنگ آن طور که خودشان می گفتند علیه «چهارمین ارتش بزرگ جهان» بود، که البته می دانیم طبق معمول که اهمیت ارتش ها را زیاد نشان می دهند دروغ صرفاً تبلیغاتی بی بیش نبود به ویژه با توجه به تکنولوژی آن زمان. اما من متقاعد شده ام که قدرت نظامی عراق با این حال دغدغه یی واقعی برای ایالات متحد بود و کابینه ی بوش پدر محتاج بهانه یی بود تا آن موقع این کار را بکند.

چامسکی: آن ها تقریباً تا خود روز حمله به کویت از صدام حمایت کردند و در واقع بعد از جنگ از حمایت او رو گرداندند. او احتمالاً با شورش شیعیان در مارس ۱۹۹۱ سرنگون می شد اما به او اجازه دادند تا آن شورش را شکست بدهد (**اشقر:** دقیقاً) چون او را تهدیدی جدی نمی دانستند.

اشقر: اما به آنچه قرار بود تا آن موقع برسند، رسیدند. قدرت نظامی عراق را به یک سوم کاهش دادند.

چامسکی: چرا باید این هم هدفشان باشد؟ ببین، صدام را تا درست روز حمله، با سلاح های کشتار جمعی حمایت کردند. اگر می خواستند ارتشش را تضعیف کنند چرا این کار را کردند؟ از جنگ با ایران خیلی گذشته بود. فکر نمی کنم او را خطری برای خود می دانستند. او را کسی می دانستند که می شود وارد سیستم امریکایی کردش. (**اشقر:** قبول ندارم.) پس چرا با تسلیحات گسترده به حمایت از او ادامه دادند؟

اشقر: چه کسی بعد از جنگ ایران - عراق با تسلیحات گسترده از صدام حمایت کرد؟

چامسکی: ایالات متحد و بریتانیا - شاید روسیه و آلمان و فرانسه و بقیه - با تسلیحات پیشرفته به حمایت از او ادامه دادند. در واقع حتا به کشاورزی او کمک کردند. امداد کشاورزی حیاتی بود. بعد از کارزار سرکوب کردها توسط صدام در ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ کل نواحی کشاورزی به شدت ضربه دید، در نتیجه به او کمک کشاورزی کردند. این کار کشور را تقویت می کرد.

اشقر: می توانی این طور بگویی اما این ها هیچ تغییری در مؤلفه های واقعی قدرت نظامی عراق بعد از ۱۹۸۸ که مشکل واقعی برای ایالات متحد بود نداد. قبل از حمله ی اخیر ایالات متحد، نومحافظه کاران نقشه ی کلی داشتند که ارتش عراق را به شدت کوچک کنند که ایالات متحد کوشید به آن تحقق ببخشد و بعد در جریان این اشغال ارتش عراق را به حال خود رها کرد (**چامسکی:** سال ۲۰۰۳ بود). بله اما این نشان می دهد که آن ها یک دولت عرب قدرتمند غیر قابل اعتماد نمی خواهند و من مطمئن ام هیچ وقت صدام را متحد مطمئنی نمی دانستند. من با تمام کسانی که در آغاز جنگ ایران - عراق

صدام را نوعی کارگزار ایالات متحد می دانستند، مخالف ام. هیچ وقت نپذیرفتم که ایالات متحد او را متحد استراتژیک مثلاً مثل اسرائیل در نظر گرفته باشد.

چامسکی: نه، البته که نه. دولت دست نشانده نیست. عنصر دیگری وجود دارد. ایران دشمن اصلی ایالات متحد را به یاد بیاور. آن‌ها یک مخالف با ایران در منطقه می خواهند که آن هم عراق است.

اشقر: اینجا از سیاست خیلی کلاسیکِ ماکیاو لیستی به جنگ انداختن دو دشمن به جان یکدیگر استفاده کردند. سیاست تیزهوشانه‌یی است.

چامسکی: اما بعد از پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸ ادامه یافت. ایران هنوز آنجاست. ویران نشده. هنوز کشور قدرتمندی است و آن‌ها به مخالف محلی با آن نیاز دارند. و به نظر من این دلیل کافی است برای توضیح اینکه چرا کمک محدود اما واقعی به صدام کردند.

اشقر: فکر می‌کنم که ارتش ایران خیلی ضعیف شده بود و بهترین شاهدش هم اینکه ایران مجبور شد قطعنامه‌ی سازمان ملل را درباره‌ی پایان جنگ بپذیرد. همان‌طور که رهبر ایران آیت‌الله خمینی خودش در ۱۹۸۸ گفت این کار مثل نوشیدن جام زهر بود.

چامسکی: اما به زمان این عمل توجه کن. این کار وقتی انجام شد که امریکا مستقیم وارد جنگ شد. وقتی واشنگتن نشان داد که با برافراشتن پرچم بر فراز ناوگان کویت و سرنگون کردن هواپیمای مسافربری ایران وارد جنگ خواهد شد، آن موقع ایران گفت خُب نمی‌توانیم با ایالات متحد بجنگیم. اما هنوز آنجا به عنوان کشوری مهم، بزرگ و قدرتمند باقی مانده و هیچ مخالفی مگر عراق نداشته. اسنادی در دست نیست، اما موضع منطقی برنامه‌ریزان به سبک اسکو کرافت^۱ یا بوش پدر، می‌توانست این باشد که عراق را جامعه‌ی نظامی و کارآ در مقیاسی منطقی نگه دارند. نه کشوری که بتواند جایی را تهدید کند بلکه کشوری که بتواند سدی جلوی ایران باشد. به نظر من که این تفسیر محافظه‌کارانه دلیل کافی است برای توضیح اینکه چرا مقامات ایالات متحد درست تا روز حمله به کویت از صدام حمایت نظامی و حمایت‌های اگر نه عظیم، دست‌کم چشمگیر دیگری کردند.

اشقر: مخالفت من اینجاست که امریکا این کار را برای مواجهه‌ی عراق با ایران نکرد بلکه برای حضور مستقیم خودش در منطقه دست به این کار زد. می‌خواست سعودی‌ها و پادشاهی‌های دیگر نفتی احساس کنند که بیشتر از گذشته محتاج حمایت مستقیم امریکا هستند. بدجوری می‌خواست به منطقه، به عربستان برگردد، جایی که در طهران بعد از جنگ دوم جهانی یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های نظامی جهان بیرون از خاک ایالات متحد را ساخته بود. و امریکا به شدت از این واقعیت - به عنوان مشکل واقعی و شکست - که پایگاه را تخلیه کرده بود آزرده‌خاطر بود. این در واقع آن چیزی است که اهمیت راهبردی اسرائیل را که بعداً درباره‌اش بحث خواهیم کرد زیاد می‌کند اما واشنگتن حتا وقتی از پایگاه سعودی بیرون آمد آرزوی بازگشت به آن را داشت و صدام با فرصت‌طلایی که به آن‌ها بخشید این آرزو را برآورده کرد.

من فکر می‌کنم بی‌اعتمادی کامل ایالات متحد به صدام را دست‌کم می‌گیری. آن‌ها می‌دانستند که این دوست عزیز کاملاً غیرقابل پیش‌بینی است. او چندین بار از زبان آزاردهنده‌ی ضد امریکایی استفاده کرده بود و مدام ضد اسرائیلی حرف

می‌زد و علیه همسایگان عربش مثل عربستان سعودی موضع داشت.

چامسکی: حضور نظامی امریکا در منطقه اساساً برای کنترل اتفاقات در تولید نفت است. ایالات متحد با داشتن ۵۰۰۰ نیرو در آنجا چیزی به دست نمی‌آورد. در واقع شاید به منافعش ضربه هم بزند. همین طور که می‌بینیم ضربه هم زده و به رشد جنبش جهادی که اکنون ایالات متحد با آن در جنگ است کمک کرده.

اشقر: این برآورد توست و درست هم هست. اما سیاست‌گذاران امریکا این طور به مسایل نگاه نمی‌کنند. دیدگاه آن‌ها این است که توانایشان را برای دخالت مستقیم در آن بخش از جهان دوباره تثبیت کنند که از زمان ریاست جمهوری جیمی کارتر در حال برنامه‌ریزی هستند و اهمیت بیش از اندازه‌ی برایشان داشته.

چامسکی: ما با هم توافق داریم که آنها از حمله‌ی سال ۱۹۹۰ عراق به کویت به این هدف رسیدند اما بین آن و گفتن اینکه آن حمله را به این منظور می‌خواستند فاصله‌ی زیادی هست. برای انجام این کار راه‌های دیگری وجود داشت. راه‌های دیگر در واقع همان راه‌هایی بودند که انجامشان دادند با نوعی رویکرد محافظه‌کارانه که حمایت محدود اما مؤثری از صدام می‌کرد و او را مخالف ایران نگه می‌داشت و رابطه‌ی از بالای آن‌ها را حفظ و رابطه‌ی خیلی نزدیکی با عربستان و امارات برقرار می‌کرد. و این برای آن‌ها نظم خیلی خوبی بود و بر هم زدنش با تمام عدم قطعیت‌ها و پیچیدگی‌هایی که از آن برمی‌آمد دلیل خاصی نداشت. می‌دانستند که منطقه بی‌ثبات است و همین که شروع به ورود به آن کنند، ممکن است هر چیزی رخ دهد.

اشقر: پس چرا بعد از سال ۱۹۹۱ عراق را تحریم کردند؟

چامسکی: با حمله‌ی عراق به کویت البته همه چیز پایان گرفت (**اشقر:** پس صدام یکهو بچه‌ی بدی شد؟) قانون‌ها را زیر پا گذاشت. مثل سرپیچی موفق کوبا. تا یک جا اجازه دارید کاری بکنید اما اگر قوانین را نقض کردید باید مجازات شوید. چرا ایران را مجازات می‌کنند؟ چون در سال ۱۹۷۹ قواعد را شکست و باید برای همیشه مجازات شود. عراق هم همین طور، صربستان هم همین طور. هر کس که دستورات را نپذیرد باید تاوانش را بدهد. این جوری نظام به خوبی نظم یافته‌ی را پیش می‌برند. اما مادام که دستورها را بیش و کم رعایت می‌کنید دلیل خاصی برای در هم کوبیدنشان وجود ندارد. این مدیریت امپریالیستی است!

اشقر: خوانش ما از سناریو با هم تفاوت دارد.

■ ادامه دارد...

یادداشت‌ها*

پیش‌گفتار استفن شالوم

۱. *Peace in the Middle East? Reflections on Justice and Nationhood*, New York: Vintage, 1974 کتاب حجیم‌تری شامل این اثر با مشخصات زیر نیز منتشر شده است:
Middle East Illusions (Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 2003)
۲. *The Fateful Triangle: The United States, Israel, and the Palestinians*, Boston: South End Press, 1983 چاپ به‌روزشده‌یی از آن در سال ۱۹۹۹ منتشر شد.
3. <http://www.zmag.org/weluser.htm>
۴. Gilbert Achcar and Stephen R. Shalom, "Getting Out of Iraq," *New Politics* 10, no. 4 (Winter 2006), pp. 5-10. بخش اول این مقاله به نام "On John Murtha's Position," در وب سایت‌های متعددی عرضه شد. برای مثال:
ZNet, November 21, 2005, <http://www.zmag.org/content/showarticle.cfm?ItemID=9162>
۵. *La Nouvelle guerre Froide, Le Monde après le Kosovo* (Paris: Presses Universitaires de France, 1999) ترجمه‌ی انگلیسی آن در اثر زیر به چاپ رسیده است:
Masters of the Universe? NATO's Balkan Crusade, ed. Tariq Ali (London: Verso 2000), pp. 57-144.
6. *The Clash of Barbarisms: September 11 and the Making of the New World Disorder*, New York: Monthly Review Press, 2002; second edition (with a new preface and a new chapter), Boulder, CO: paradigm Publishers, 2006.
این کتاب به‌دست حسن مرتضوی به فارسی برگردانده شده است.
7. *The Israeli Dilemma: A Debate between Two Left-Wing Jews. Letters between Marcel Liebman and Ralph Miliband*, selected, with an introduction and epilogue, by Gilbert Achcar (London: Merlin Press, 2006).
8. *Eastern Cauldron: Islam, Afghanistan, Palestine, and Iraq in a Marxist Mirror*, New York: Monthly Review Press, 2004.
۹. "Letter to a Slightly Depressed Antiwar Activist" این «نامه» که درست پس از سقوط بغداد نوشته شد به‌طور کامل

* تمام وب‌سایت‌هایی که در این پانویس‌ها به آن‌ها ارجاع داده شده از ۲ تا ۷ ژوئیه ۲۰۰۶ در دسترس بوده‌اند.

یا خلاصه در روزنامه‌های لومانتیه (پاریس)، لیبراتوریزونه (رم)، لالیبر بلژیک (بروکسل)، لوکوریه (ژنو) چاپ و در وبسایت‌های متعددی از جمله وبسایت زیر عرضه شد:

ZNet, <http://www.zmag.org/content/showarticle.cfm?ItemID=3477>

در اثر زیر نیز آمده است:

Eastern Cauldron (see note 8 above), pp. 258-264.

بخش یکم

۱. برای مثال نک.

Edward S. Herman, *The Real Terror Network: Terrorism in Fact and Propaganda* (Boston: South End Press, 1982); Noam Chomsky, *Towards a New Cold War: Essays on the Current Crisis and How We Got There* (New York: Pantheon, 1982, pp. 47-55); Edward D. Herman and Frank Brodhead, *The Rise and Fall of the Bulgarian Connection* (New York: Sheridan Square Publications, 1986); Noam Chomsky, *Pirates and Emperors: International Terrorism in the Real World* (New York: Claremont Research and Publications, 1986; extended version, Cambridge, MA: South End Press, 2002); Noam Chomsky, *The Culture of Terrorism* (Boston: South End Press, 1988); and S. Herman and Noam Chomsky, *Manufacturing Consent: The Political Economy of the Mass Media* (New York: Pantheon, 1988).

2. *US Army Operational Concept for Terrorism Counteraction*, TRADOC Pamphlet No. 525-37, 1984.

۳. فهرست ثبت آرای سازمان ملل در نشانی اینترنتی زیر موجود است:

<http://unbisnet.un.org:8080/ipac20/ipac.jsp?profile=voting&menu=search>.

۴. قطع‌نامه‌ی ۴۲/۱۵۹ مجمع عمومی به تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۸۷، بخش چهارده؛ قابل دسترس در وبسایت زیر:

<http://www.un.org/documents/ga/res/42/a42r159.htm>.

۵. دو سال بعد ایالات متحد و اسرائیل با قطع‌نامه‌ی مشابهی موافقت کردند (قطع‌نامه‌ی ۴۴/۲۹ مجمع عمومی، ۴ دسامبر ۱۹۸۹ که در وبسایت زیر در دسترس است:

<http://www.un.org/documents/ga/res/44/a44r029.htm>.)

تا آن موقع ایالات متحد رژیم پساآپارتاید را پذیرفته بود در طرح مسأله‌ی افریقای جنوبی به منظور نادیده گرفتن حق مقاومت، به جای «اشغال خارجی» گذاشتند «اشغال ناشناس».

۶. شورای داوری معیار، ۱۳ ژوئن ۲۰۰۲ درباره‌ی مبارزه با ترور

(2002/475/JHA); available online at

<http://www.statewatch.org/news/2002/jul/frameterr622en00030007.pdf>

7. "Proposed Definition of 'Aggression,' Submitted by American Delegation, July 25, 1945," in

International Conference on Military Trials (London, 1945); available online at

<http://www.yale.edu/lawweb/avalon/imt/jackson/jack50.htm>.

۸. قطع‌نامه‌ی ۲۹/۳۳۱۴ مجمع عمومی، ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ به نشانی زیر در اینترنت در دسترس است:

<http://daccessdds.un.org/doc/RESOLUTION/GEN/NRO/739/16/IMG/NR073916.pdf?OpenElement>

۹. همان‌جا. بند ۳، بخش (چ) که چنین است: «هریک از کنش‌های زیر به‌رغم اعلان به جنگ باید تابع و هم‌آهنگ با شروط بند ۲

بوده و به‌عنوان کنش تجاوز شناخته شوند: ... (چ) دسته‌های مسلح، نیروها، ارتش‌های نامنظم یا دسته‌های مزدوری که دولت‌ها آن‌ها را می‌فرستند یا از طرف دولت‌ها دست به عملیات مسلحانه علیه دولت دیگری می‌زنند که از چنان شدتی برخوردار است که در فهرست کنش‌های بالا قرار می‌گیرند، یا درگیری‌های واقعی ناشی از آن».

10. Gilbert Achcar, *The Clash of Barbarisms*, 2nd expanded ed. (Boulder, CO: Paradigm Publishers, 2006), p. 91.

۱۱. برای مثال نک.

Jonathan B. Tucker (ed.), *Toxic Terror: Assessing Terrorist Use of Chemical and Biological Weapons* (Cambridge, MA: MIT Press, 2000); Philip B. Heymann, *Terrorism and America: A Commonsense Strategy for a Democratic Society* (Cambridge, MA: MIT Press, 1998); and Richard A. Falkenrath, Robert D. Newman, and Bradley A. Thayer, *America's Achilles' Heel: Nuclear, Biological, and Chemical Terrorism and Covert Attack* (Cambridge, MA: MIT Press, 1998).

12. Robert McNamara, "Apocalypse Soon," *Foreign Policy* (May-June 2005); Graham Allison, *Nuclear Terrorism* (New York: Times Books, 2004).
13. "Treasury Office Has Four Agents Investigating Wealth of Bin Laden, Saddam," White House Bulletin, April 29, 2004; Marc Frank and Richard Lapper, "US Squeeze Angers Cubans: Bush Clampdown Is Seen as Blow to Family Ties," *Financial Times*, May 10, 2004, p. 4; Nancy San Martin, "More Focus on Cuba Embargo Than Trail Is Questioned," *Miami Herald*, April 30, 2004, p. 1A.

۱۴. برای مثال نک.

9/11 Public Discourse Project, *Final Report on 9/11 Commission Recommendations*, December 5, 2005. <http://www.9-11pdp.org/>.

که در وب سایت زیر در دسترس است:

http://www.9-11pdp.org/press/2005-12-05_report.pdf

<http://www.9-11pdp.org/> گزارش‌های دیگر را می‌توانید در وب سایت پروژه‌ی گفتمان عمومی درباره‌ی یازده سپتامبر بیابید.

15. National Intelligence Council, *Global Trends 2015: A Dialogue About the Future With Nongovernment Experts*, NIC 2000-02 (Washington, DC, 2000), p. 10; available online at http://www.dni.gov/nic/PDF_GIF_global/globaltrend2015.pdf
16. U.S. Space Command, *Vision For 2020*, February 1997; available online at <http://www.fas.org/spp/military/docops/usspac/visbook.pdf>.

۱۷. پل ولفوویتز در ماه می ۲۰۰۳ به سم تین هوز خبرنگار ویتنی فیر گفت: «حالا می‌توانیم کمابیش تمام نیروهایمان را از عربستان سعودی بیرون بیاوریم. حضور آن‌ها در ۱۲ سال گذشته در آنجا منبع مشکلات بی‌پایان برای دولتی دوست بوده است. و وسیله‌ی عالی جذب نیرو برای القاعده. اگر به بن لادن نگاه کنیم، یکی از شکایت‌های اصلی او حضور نیروهای معروف صلیبی در سرزمین مقدس بود، مکه و مدینه». در وب سایت وزارت دفاع:

<http://www.defenselink.mil/transcripts/2003/tr20030509-depsecdef0223.html>.

18. "Operation Security Impact on Declassification Management Within the Department of Defense," February 13, 1998, produced by Booz Allen & Hamilton Inc., Linthicum, MD, available online at http://www.fas.org/sgp/othergov/dod_opsec.html

این سند پیشنهاد گونه‌ی راهبرد علنی سازی می‌دهد که از جمله شامل «ایجاد سرگرمی: فهرست مواد از حالت محرمانه درآمده‌ی جالب - یعنی داده‌های قتل‌کنندگی» است و بعداً اشاره می‌کند که «اینترنت می‌تواند اشتیاق عمومی مهارناپذیر به «مواد سری» را با تولید مواد سرگرمی ارایه‌دهنده‌ی حسن نیت فروکش دهد».

۱۹. «فرایند تغییر [که برای «حفظ برتری ارتش آمریکا در دهه‌های آینده» لازم است] حتا اگر باعث تغییر انقلابی شود احتمالاً فرایندی طولانی است البته اگر رویدادهای فاجعه‌بار و شتاب‌بخش پیش نیابند - مثل یک پرل هاربر جدید». نک. Thomas Donnelly et al., *Rebuilding America's Defenses: Strategy, Forces and Resources for a New Century* (Washington, DC: PNAC, 2000); available online at <http://www.newamericancentury.org/RebuildingAmericasDefenses.pdf>

20. "U.S. Senators Chat with Saddam," in *The Gulf War Reader*, ed. Micah L. Sifry and Christopher Cerf

(New York: Times Book, 1991), pp. 119-121.

۲۱. «وزیر امور خارجه، طارق عزیز، در بازنگری بی افشا کرد که عراق در اصل فقط اشغال جزایر و میدان نفتی مورد سستیزه را برنامه ریزی کرده بود. او گرفتن شهر کویت را «آخرین تصمیم» صدام درست پیش از حمله توصیف کرد». نک.

Amatzia Baram, "The Iraqi Invasion of Kuwait: Decision-making in Baghdad," in *Iraq's Road to War*, ed. Amatzia Baram and Barry Rubin (New York: St. Martin's 1993), p. 23.

۲۲. در همان منبع قبلی از بارام آمده است که طارق عزیز عملاً افزود: «استدلال صدام این بود که [برای ایالات متحد] تفاوت نمی کند چه مقدار از خاک کویت فتح شود».

23. "The Glaspie Transcript: Saddam Meets the U.S. Ambassador," in *The Gulf War Reader*, ed. Micah L. Sifry and Christopher Cerf (New York: Times Books, 1991), pp. 130, 133.

24. *Ibid.*, p. 129.